

گشت‌وگذاری در کارنامهٔ قم‌پژوهی دکتر مدرسی طباطبایی

محمدرضا رهبریان | Mrahbarian86@gmail.Com

| ۶۷۱ - ۷۱۹ |

۶۷۱

آینهٔ پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیش‌سخن

در این جستار سخن از آثار شخصی است که می‌گویند اطلاعات وسیعی در حوزه میراث اسلامی دارد. زمانی از مدرسان متون درسی حوزه در سطوح عالی بوده و امروزه از چهره‌های شاخص مطالعات اسلامی و شیعی در مراکز آکادمیک غرب، خاصه آمریکاست. سال‌ها در دانشکده مطالعات بین‌المللی دانشگاه کلمبیا در شهر نیویورک و در کالج سینت انتونی دانشگاه آکسفورد انگلستان عهده‌دار کرسی تدریس بوده است و همچنین به تناوت در دانشکده حقوق دانشگاه ییل و هاروارد، و صاحب تألیفات و مقالات شناخته‌شده در جهان در مطالعات شیعه‌شناسی، و در طول حیات علمی خود، معاشرت نزدیکی با برخی از فضایی کتاب‌شناس شیعی (مرعشی نجفی، عبدالعزیز محقق طباطبایی یزدی و سید محمدعلی روضاتی و...) داشته است و نیز بی‌حشرونشر با جمعی از دانشمندان ادبیات و تحقیق (ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه، محمدرضا شفیعی کدکنی و...) نبوده است. پس پرداختن به مردی به رتبه او، آدمی را دچار لرزش دل و دست می‌کند. از سویی سخن از فرهیخته‌ای است کناره‌جو که هرگز تن به هیچ مصاحبه‌ای نداده و هیچ تمایلی به روایت زندگی و کارنامه علمی خود در محافل ایران نداشته است. از این رو به‌دست آوردن سرگذشتی از زندگی و آثار و سلوک شخصی او که رد و نشانش را در هیچ مأخذی نمی‌توان یافت، حکم یافتن پَر سیمرغ است. هم این‌که مایه نگارنده در اندازه‌ای نیست که توان فهم و کاویدن و راه یافتن به زوایا و جوانب کارهای علمی این اندیشمند عالی مقام باشد. پس آنچه در این جستار آمده، مشخصاً پرسه‌زنی است در برخی از پژوهش‌های قم‌شناسی او و نه بیشتر. و هر نوع فضولی و نقدی از جانب نگارنده، چیزی نیست جز ترقه‌درکردن پیش توپخانه.

روزگار الفت بی‌غل و غش با کتاب

انگار نافش را با کتاب بریده بودند. از همان نوباوگی خوراکِ شب و روزش شده بود مطالعه آثاری در حوزه دین و تاریخ و مذهب. به قدری به کار خواندن و دانستن و نوشتن شوق داشت که از میانه دهه چهل، زمانی که سن و سالی نداشت و دانش آموز بود، دست به قلم برد. به هر حال این سید نوجوان از دل دودمانی برآمده بود که ربط و پیوندی با دین داشتند. او بر اساس شناسنامه صادر از حوزه ۵ اداره ثبت احوال قم، در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۳۱ در شهر زوآرریز قم تولد، و در حمایت و حجر تربیت پدری روحانی نشوونما یافت. پدری که در روزگار جوانی امام جماعت مسجد محلشان بود و در عین حال با حفظ فعالیت‌های اقتصادی که نموداری بود از روحیه

سخت‌کوشی پدر در سامان بخشیدن به زندگی. نیاکان مدرسی اصولاً مردمانی تجارت‌پیشه بودند و البته با تعلقات قوی مذهبی. و همین تلاش در کار تجارت‌پیشگی خواه‌ناخواه آن‌ها برخوردار از توانمندی می‌ساخت. تمکن مالی خانواده موجب آثار خیر نیز بود که گویا آن آثار خیر تا به امروز در این شهر باقی است. تبار خاندان مدرسی که بسیار ریشه‌دار است اصالتاً یزدی است، و شجره‌نامه دودمان مدرسی‌های طباطبایی یزد نیز به امام دوم شیعیان برمی‌گردد.

در سال‌های الفت بی‌غل‌وغشش با کتاب، وقتی از آموخته‌ها پُر می‌شد، کرم نوشتن به دستش می‌افتاد. می‌نشست و می‌نوشت. چیزهایی در مایه‌های مذهب و اجتماع. عرصه چاپش هم روزنامه «استوار» ابوالفضل طهماسبی بود که مناسب‌ترین بستری بود برای راه‌افتادن و خودنشان دادن. گاهی هم در نشریاتی چون «ندای حق» و «طلوع اسلام» که این دومی در رشت درمی‌آمد، هر هفته مقاله می‌نوشت. طهماسبی (۱۲۸۰ - ۱۳۵۴ ش)، مدیر روزنامه «استوار»، طی چهل سال روزنامه‌نگاری سهم انکارناپذیری در پرورش تنی چند از نویسندگان و قم‌پژوهان برجسته داشت که نامبردارترینشان حیدرعلی قلمداران (۱۲۹۲ - ۱۳۶۸ ش) و علی اصغر فقیهی (۱۲۹۲ - ۱۳۸۲ ش) و مدرسی طباطبایی بودند. اینان پیش از آن‌که نام و آوازه‌ای دراندازند، کار نویسندگی خود را با «استوار» آغاز کردند. اما این آخوندزاده آرام و موثر از همان نوجوانی این احتیاط‌کاری و زیرکی و رندی را داشت که با نام واقعی خود ننویسد. گویا این که بعدها این خوی محتاط‌بودن و دوری از سیاست و هیاهو، بخشی مسجل از روحيات او شد. می‌دانست که تا رسیدن به پختگی باید نامی مستعار برای خود برگزید. تا مدتی بر همین منوال نوشت. چند سال بعد که هم قد کشید و هم پخته‌تر شد و هم ملبس به لباس روحانیت و هم دامنه مطالعات خود را وسعت بخشید، دیگر با نام حقیقی خود نوشت. بیش‌تر هم مطالبش را برای مجله «درس‌هایی از مکتب اسلام» و نشریاتی چون سالنامه «معارف جعفری» و سالنامه «جوانان» و نیز «استوار» می‌فرستاد. این در حالی بود که هنوز نوجوان بود و مو روی صورتش به درستی درنیامده بود.

پیش از آن‌که به تور تحقیقات قم‌شناسی بیفتد و سر در اسناد و نسخ خطی فروبرد، یک‌چندی فقط مقالاتی می‌نوشت که حاکی از دغدغه‌هایش پیرامون اجتماع و اسلام بود. به هر حال در خانواده‌ای برکشیده و بزرگ شده بود که اهل علم و کتاب و فقه و تحصیل بودند و تعلق خاطرشان به میراث شیعه زبانزد. در مقالات خود استدلال می‌کرد که برای گرفتاری‌های جوانان و جامعه و جهان اسلام که در «تباهی و فساد اخلاقی و انحطاط فکری و علمی» افتاده‌اند، باید

فکر و چاره‌ای کرد و طرحی ریخت.^۱ قلم روزنامه‌نگاری اش آخوندی و خشک نبود، روان و مسلط و با مایه‌ای از انتقاد می‌نوشت، در حالی که تحت تأثیر قلم انتقادی و تفکر اصلاح‌گرا نه قلمداران بود. در همان اوان نوجوانی کتاب حکومت در اسلام قلمداران را خوانده و آن را سودمند یافته بود. کتابی که در سال ۱۳۴۴ ش چاپ شده و به تشریح علل و عوامل انحطاط و ارتقاء مسلمانان پرداخته بود. مدرسی در همان ایامی که دلداده دانش بود و چشمان کنجکاوش پی‌جویی کتاب، پس از خواندن حکومت در اسلام، نویسنده صریح الهجه‌اش را بارها در کتاب‌فروشی‌های شهر دیده بود و ارتباطش با او محدود به همین دیدارهای گه‌گاهی بود. مدرسی بعدها (سال ۲۰۱۰ میلادی) بخشی از آن ترشحات قلمی و فکری خود را در کتابی با عنوان اجتماعیات در نیوجرسی آمریکا گرد آورد.

او که هوش جوینده‌ای داشت، از جنس طلبه‌هایی نبود که مقید به همان متون درسی حوزوی و کتب فقهی و اصولی آن باشد. بی‌سروصدا و بی‌تفاخر برای خودش می‌خواند از هر آنچه به دستش می‌افتاد و مرتبط بود به تاریخ و مذهب و فکر و فلسفه. در جست‌وجوی منابع و مصادر عطش بی‌پایانی داشت. طولی نکشید که نگاه تحقیقی‌اش قوت گرفت. در مقالات ادامه‌دار او با عنوان «اسلام و نهضت‌های آزادی‌بخش» در چند شماره از مجله «درس‌هایی از مکتب اسلام» درآمد، عیار او را در کار تحقیق نشان می‌داد. ارجاعاتش به آثار ترجمه‌شده خارجی در حالی درخور توجه بود^۲ که بسیاری از هم‌قلمان هم‌لباسش در یک حالت گیرکردگی در منابعی محدود و مشخصاً اسلامی بودند یا از ارجاع به مصادر امساک می‌ورزیدند. از معدود نویسندگانی بود که نشرش نیز با فاصله، قوام‌یافته‌تر از نویسندگان اسلامی‌نویس آن مجله بود. «درس‌هایی از مکتب اسلام» از سال ۱۳۳۷ ش، در روزگار آیت‌الله بروجردی و زیر نظر او شروع به فعالیت کرد. مجله‌ای که به پشتوانه مالی تنی چند از بازاریان و مدیریت و نظارت آیت‌الله شریعتمداری تا سال‌ها بعد به شکل ماهنامه منتشر می‌شد. مقالات وارده و مفیدی که «فقط به اهداف عالی اسلامی کمک می‌کرد» نخست توسط هیأت تحریریه که برخی از اعضایش موسی صدر، حسین حقانی، زنجانی، جعفر سبحانی تبریزی، ناصر مکارم شیرازی، مجدالدین محلاتی و علی دوانی بودند،

۱. بنگرید به مقاله «ریشه‌یابی مسأله جوانان در کشورهای جهان سوم» چاپ‌شده در سالنامه «معارف جعفری قم»، سال یازدهم، ۱۳۴۹، ص ۲۴۲-۲۵۰. و نیز: بازچاپ‌شده در اجتماعیات، ص ۱۳-۲۰.

۲. نگاه کنید به مقاله دنباله‌دار او با عنوان «اسلام و نهضت‌های آزادی‌بخش» چاپ‌شده در مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال یازدهم، ش ۸، مرداد ۱۳۴۹، ص ۵۴۸-۵۵۱. و نیز: سال یازدهم، ش ۱۱، آبان ۱۳۴۹، ص ۷۶۱-۷۶۴. و نیز: سال دوازدهم، ش ۱، بهمن ۱۳۴۹، ص ۲۵-۳۰.

بررسی می شد. پس از مناسب تشخیص دادن مقاله با اهداف مجله، یک یک بررسی کنندگان پشت آخرین برگه از مقاله را امضا می کردند. تا این بررسی و تأیید و توشیح صورت نمی گرفت، مقاله به صفحات مجله راه نمی یافت. مدرسی طباطبایی سال ها بعد برگه امضاها را توشیح شده یکی از مقالات خود را به رسم یادگار در کتاب اجتماعیات آورد تا نشان داده باشد که کار تشکیلاتی در سازمان روحانیت در آن ایام چگونه بوده است.^۱

او پس از چند سال با پرهیز از روش های نگارشی هم لباسان خود، کوشید پیرو روش دانشمندان مُدَقَّقی چون علامه قزوینی ها شود. این بار تحقیقات تاریخی، خاصه قم شناسی اش به مجلات معتبر راه یافت، امثال «وحید»، «بررسی های تاریخی»، «فرهنگ ایران زمین» و جز آن.

در روزگار طلبگی وقتی در محضر مدرسان نامی حوزه علمیه قم و تهران تا سطوح عالی تحصیل می کرد، بیش از هر چیز یک فکر و خیال را در سر می پروراند: توغل در مصادر و منابعی که به نوعی مرتبط با میراث شیعه بود. بی شک آنچه از کوشش های او در معرفی کتیبه ها، فرامین، مساجد و مدارس دارالایمان قم منتشر شد، بی ربط با دغدغه های شیعه پژوهی اش نبود.

بچه طلبه ساکن محله بازار کهنه قم، که قدوقامتی ترکه ای و نیمه بلندی داشت، از همان آغاز چشمش پی ذخیره های معنوی شهر خود بود. خوانده بود که یکی از فواید خارجیان به خاطر حوصله و کنجکاوای علمی شان یافتن متونی است که ما ایرانیان آن ها را گم شده انگاشته ایم. به واسطه رفاقت گرمی که با آیت الله زاده مرعشی داشت، پی برده بود که در گوشه و کنار کتابخانه های شهری که به آب شور و هوای داغ و دیوانه کننده اش شهره است، چه اسناد و نسخه های خطی بکری در حال خاک خوردن است. تا زمانی که در قم می زیست، خیلی ساده و باوقار خاصی قدم به ساختمان کتابخانه مرعشی نجفی می گذاشت و از ذخایر آن جا بهره می برد. حتی در دهه هفتاد که دیگر بر کرسی مادام العمر مطالعات اسلامی دانشگاه های آمریکا تکیه زده و صاحب اعتبار و آوازه ای بلند شده بود، باز هر گاه گذرش به ایران و قم می افتاد از مراجعه به کتابخانه های شهیر، از قبیل کتابخانه مرعشی، کتابخانه محقق طباطبایی و جز آن دست نمی کشید که دل داده علم و معرفت بود. به گفته یکی از همکاران علمی کتابخانه مرعشی که می گفت «کتابخانه گاه شاهد حضور و رفت و آمد سیدی خوشرو با لبخندی نمکین بود که در گپ و گفت لحنی آرام و متین و موقر داشت. آدمی در حضورش احساس تکلف و سنگینی

نمی کرد و پاسخ پرسش هایش را بی دریغ دریافت می داشت. استاد دانشگاه امریکا که آقا و آقازاده بود و رفتار شایسته و برخورد آقامنشانه اش درخور تحسین و تعریف. انگار سیادت برازنده اش بود و به لباس روحانیت آبرو و تشخص مثال زدنی داده بود. آرام و بی سروصدا می رفت و می آمد و هیچ مشایعت کننده و همراهی نداشت که برای خود تفاخر و تعینی بیافریند.^۱

پیش از عزیمتش به انگلستان، کوشید از خلال کتابخانه های معروف اسناد گمشده مربوط به زادگاه خود را بیابد و با نشرشان این متن ها از خطر پراکندگی نجات دهد. پس از یک دهه کوشش در احیای آثار مربوط به قم، یک باره از شهر آفتاب خورده کویری رخت به آکسفورد افکند به قصد تحصیل در رشته حقوق، و سپس تر به آمریکا و نشستن بر کرسی دانشگاه های ینگه دنیا. پس از این آب به آب شدن عملاً از پژوهش های قم شناسی فاصله گرفت، و ماهیت و طبیعت اشتغالاتش یک سره در دو زمینه حقوق اسلامی و تاریخ تشیع متمرکز شد. البته پس از رها کردن پژوهش هایی پیرامون قم، یک نوبت هم به یکی از آستانه های مذهبی - تاریخی قزوین پیچید که حاصل کارش شد کتابی پربرگ و سندن، با عنوان برگی از تاریخ قزوین (تاریخچه ای از آستانه شاهزاده حسین و دودمان سادات مرعشی قزوین). ریشه این توجه از آن جا شروع شد که پیش از سال های ۱۳۵۵ کسی از دودمان مرعشی (سید حسن مرعشی) بازمانده از دودمان متولی آستانه شاهزاده حسین قزوین، مجموعه ای از اسناد مربوط به این آستانه را به حضور آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (۱۲۷۶-۱۳۶۹ ش) آورد. مرجع تقلید شیفته میراث شیعه که قدر هر گونه برگ و سند و کتابی را به غایت نیکو می داشت، و در طول عمر خود بسیاری از آثار نفیس و خطی را با خرید از تاراج روزگار مصون نگه داشته بود، بی درنگ دستور داد از تمامی آن اسناد برای ضبط در مجموعه اسناد تاریخی و مذهبی کتابخانه، عکس تهیه کنند. مدرسی طباطبایی گویا در دوره ای شاگرد درس خارج مرعشی نجفی بود و از قدیم با پسر ارشد آیت الله دوست. شاید هم در دوره ای هم مباحثه بودند. به واسطه این روابط و حشرونشر، روزی آمده بود به کتابخانه تازه بنای پنج طبقه مرعشی که از زمان گشایشش دو سالی می گذشت. هسته اصلی کتابخانه از سال های دور، نخست در منزل شخصی، سپس در یکی از طبقات مدرسه مرعشیه شکل گرفت. سپس تر پس از افتتاح ساختمان جدید در ۱۲ شهریور ۱۳۵۳ به مکان جدید که درست روبه روی مدرسه مرعشی، واقع در خیابان ارم بود، منتقل شد. مدرسی آن روز در مقابل آیت الهی که رفتاری صمیمی و خودمانی داشت، نشسته بود. آیت الله دیده بود توانایی و دانش این سید کتاب خوانده در کار سندخوانی تا چه میزان است.

۱. به نقل از عبدالله امینی پور.

تربت پاکانش نمونه اعلای یک کار پژوهشی در حوزه سندخوانی و بررسی های تاریخی بود. مرجع تقلید بزرگ که می گفتند افزون بر عشق سرشارش به کتاب و کتابخانه، به خوش مشربی و شوخ طبعی های فوق العاده نیز زبانزد بود، رو به مدرسی اظهار اشتیاقی کرد که اگر بشود این اسناد به صورت مناسبی مدون گردد. مدرسی که در آن سال ها از چنین تحقیقاتی مطلقاً کنار نکشیده بود، هم به شوق تمام و هم به حرمت آیت الله این پیشنهاد را رد نکرد. درجا مجموعه عکس های مربوطه به دستور ایشان در اختیارش نهادند. مدرسی در کمتر از دو سال، طی سال ۱۳۵۵ تا بهار ۱۳۵۷ از میان حدود سی صد طغراسند (دست خط شاهانه) موفق به خواندن و معرفی بیش از یک صد و پنجاه سند شد.^۱ حتی یک سفر رفت به قزوین و اسناد دیگری نیز تهیه نمود. سرانجام تمام آنچه را بازخوانی کرده بود، به ترتیب تاریخی مدون کرد و با تحلیل لازم و افزودن فصولی در تاریخ و توصیف آستانه شاهزاده حسین، کار را به سرعت سروشکل داد. او که از یک سال پیش از انقلاب به قصد تحصیل به انگلستان کوچیده بود، دیگر از تحقیقات تاریخی خاصه قم شناسی بالکل دور افتاده بود، و هیچ به فکر نشر آن اثر نبود. تا این که دوست دیرینه اش، سید محمود مرعشی در سفری به لندن که گویا او هم برای تحصیل در دکترای جامعه شناسی یکی از دانشگاه های لندن، رهسپار آن دیار شده بود، از او خواست نشر آن کتاب را به انتشارات کتابخانه مرعشی بسپارد. مدرسی نیز از آنجا که آن کار را در واقع تحلیلی از یک بخش از ذخایر همان مرکز علمی می دانست، در بست کار را به محمود مرعشی وا گذاشت. مدرسی در حالی که گرم تحصیل در دانشگاه نامداری چون آکسفورد بود و در کتابخانه مجهز و زیبا و آرام و بی اندازه غنی آن، داشت روی پایان نامه دکتری خود با عنوان «زمین در فقه اسلامی» کار می کرد، خبر یافت که آن کار در قالب کتابی حجیم نزدیک به ۶۸۴ صفحه در سال ۱۳۶۱ از چاپ درآمده است. در همان روزها بود که دوره دکتری خود را در رشته حقوق دانشگاه آکسفورد به پایان برد. پایان نامه دکتری اش را که نخست به زبان انگلیسی نوشته بود، پس از آنکه به قلم خود به فارسی برگرداند، در ایران با عنوان زمین در فقه اسلامی در دو مجلد در دفتر نشر فرهنگ اسلامی (چاپ اول، ۱۳۶۲) به چاپ رساند. در این سال ها رتبه و اعتبار علمی اش در مجامع جهانی چنان بالا گرفت که بی درنگ از او برای تدریس در دانشگاه پرینستون آمریکا دعوت به عمل آوردند.

به هر روی دوره پربار و درخشان مدرسی در قلمرو قم شناختی به یک دوره ده ساله برمی گردد، تقریباً از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵. به نظر می رسد آنچه از او در ارتباط با این شهر نشر یافته، از منابع ممتاز

باشد. همان بخش از مایه و عمر علمی خود را که در کار شناساندن آثار مربوط به قم گذاشت، بی‌گفت‌وگو برگ تازه‌ای شد در پژوهش‌های قم‌شناسی، و هم کیفیت چنین تحقیقاتی را به میزان قابل توجهی ارتقا بخشید.

پیشینه تاریخ قم پژوهی

بر اساس اسناد و آثار برجای مانده، باید سرآغاز تاریخ قم پژوهی را در قرن چهارم جست‌وجو کرد، وقتی که کتاب قم یا تاریخ قم نگاشته شد. کتاب قم، تصنیفی بود معتبر و پرازش در تاریخ یک شهر، و البته به زبان عربی و نوشته حسن بن محمد بن حسن قمی که سال تألیفش به قرن چهارم (۳۷۹ق) برمی‌گشت. اثری که به صاحب بن عباد، وزیر دانشمند فخرالدوله دیلمی پیشکش شده است. وزیری که گفته‌اند و به گونه‌ای که از رسائل اش برمی‌آید، شیفته ادبیات عرب بود و به قم و مردم این دیار علاقه خاصی داشت و خاطرشان را خوب نگاه می‌داشت.

از قرن چهارم تا عصر صفویه دیگر هیچ کتاب مستقلی درباره قم که لایق سخن گفتن باشد به نگارش درنیامد، جز همان ترجمه کتاب قم از عربی به فارسی. پژوهشگران متون تاریخی معتقدند پس از این کتاب، تاریخ جامع دیگری تا نیمه دوم قرن دهم که برای یک شهر نگاشته شده باشد، برای آن نمی‌شناسند. شاید توفیق این کتاب در «جامعیت» بی‌ربط با روش تحقیقی نویسنده قرن چهارمی‌اش نباشد. مؤلف برای بیان جزیه جز این شهر از محدثان و عالمان و مدارس و مساجد و مکان‌های معروفش گرفته تا راه‌ها و دروازه‌ها و میدان‌ها و قنوات، حمام‌ها و روستا، زراعت و کشاورزی و چگونگی تقسیم آب و وضعیت خراج و جز آن، از منابعی بهره گرفته است که امروزه علمی‌ترین متد برای تحقیقات درست و حسابی به شمار می‌آید. نخست استفاده از کتاب‌های عمومی عصر خود، مثل آثاری از نویسندگانی چون ابن فقیه همدانی، ابوبکر صولی، حمزه اصفهانی، ابو عبدالله برقی و جز آن. دیگر دست یافتن به دفاتر دیوانی و اسناد غیر مدون. اسناد مهمی که بیشتر مستوفیان و متصدیان خراج به آن دسترسی داشته‌اند و او این‌ها را برای خود نگاه می‌داشته است. سومین روش، مددگرفتن از شنیده‌ها و شفاهیات بود و او آنچه از معتمدین و هر فاضل و بزرگی که خبری از اخبار قم داشته، می‌شنیده، برای خود یادداشت می‌کرده است. مؤلف، مصادر شفاهی خود را خواه با واسطه، خواه بی‌واسطه با قید «گوینده» یا «در روایتی دیگر» یا «بعضی گفته‌اند» در کتاب مشخص کرده است.

متن عربی کتاب قم که تا قرن نهم پابرجا بود، به لطف و حمایت خاندان صفی توسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی به فارسی ترجمه شد. (سال ترجمه ۸۰۶ق) البته ترجمه‌ای که

فصل‌های قابل توجهی از آن به باد فنا رفته است و در یک کلام ناقص است. اصل کتاب در بیست باب و پنجاه و یک فصل بوده، در حالی که ترجمه فارسی موجود آن بیش از پنج باب نخست کتاب نیست. از قرن نهم تا روزگار معاصر گویا هیچ نشان قاطعی از این که اصل عربی آن موجود باشد یافته نشده است.^۱ متن ترجمه تاریخ قم را نخستین بار سید جلال‌الدین طهرانی (۱۲۷۲ - ۱۳۶۶ ش)، سناتور و سیاست‌مدار پهلوی دوم، که شهرتش بیشتر در تحقیقات اسلامی خاصه نجوم بود تا سیاست، از روی نسخه‌های تحریرشده به سال ۱۳۱۳ ش در تهران منتشر کرد. نکته برجسته‌ای که در کتاب تاریخ قم هست و نمی‌توان از کنار آن گذشت، ثبت بسیاری از اوضاع زندگی در روزگار خود مؤلف است.

باز از روزگار حکومت شیعه‌مدار صفوی تا اواسط قاجاریه چندین کتاب کم‌وبیش معمولی و کم‌فایده در ارتباط با قم شکل گرفت، مثل تذکره مشایخ قم نوشته نورالدین مُنَعَل قمی (۹۷۸ قمری) و خلاصه‌البلدان نوشته صفی‌الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی که به سال ۱۰۷۹ قمری تدوین شده است. دو اثری که به دست توانای مدرسی طباطبایی و به همراه تعلیقات مفید در میانه دهه پنجاه به چاپ رسید.

تا این که سیر تحقیقات تاریخی شهری که از قدیم پایگاه مذهبی و مرکز علم و فقهات بوده و نیز جایگاه گور و دفن و مقبره، این بار در عصر ناصری کمی جان گرفت. با آثاری چون تاریخ دارالایمان قم محمدتقی بیگ ارباب و تاریخ قم و تذکره شاعران قم هر دو از میرزا علی اکبر فیض و تاریخ و جغرافیای قم غلامحسین افضل‌الملک کرمانی. آثار این سه تاریخ‌نگار محلی دوره ناصری تا سال‌های آزرگار به شکل خطی بود و کسی از وجود و محتویات آن‌ها خبر نداشت. تا این که در ابتدای دهه پنجاه شمسی، به مدد کوشش‌های مدرسی طباطبایی این اسناد گمشده و مغفول مربوط به قم یکی پس از دیگری از دل کتابخانه‌های مُشْتَهَر به نسخ خطی، بیرون کشیده شدند و سپس دواثر از آن سه اثر (به استثنای تاریخ قم فیض) با تصحیح و معرفی و چاپ‌شان خدمت شایانی به تحقیقات قم‌شناسی شد. مجدداً در دوره پهلوی اول و دوم تا پیش از سال ۱۳۳۰ با تألیف چند اثر کم‌وبیش متوسط مثل راهنمای قم (۱۳۱۷ ش) و تاریخ قم یا مختارالبلاد (۱۳۲۴ ش) و قم را بشناسید (۱۳۲۸ ش) راه بر تحقیقات جدی و بعدی قم‌شناسی گشوده شد. با همین چند اثر بود که تحقیقات قم‌شناسی کمی تکان خورد و از نظر علمی یک گام رو به جلورفت، ولی آن قدرها دستاورد پروپیمان و محققانه‌ای در خود نداشت. هنوز مانده

۶۸۰

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

۱. نگریسته شود به مدخل تاریخ قم به قلم علی اصغر فقیهی چاپ شده در: دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، حرف ت، ص ۲۴۱.

بود تا تحقیقات قم شناسی عمق و وسعت و غنای علمی به خود بگیرد. تا این که در ابتدای دهه پنجاه (۱۳۵۰ش) یک دبیر ساده فروتن و فاضل و در آستانه بازنشستگی و یک طلبه بسیار جوان بی ادعا که اشتهايش در طلب علم پایانی نداشت، کتاب هایی در موضوعی واحد در ارتباط با شهرشان منتشر کردند. هر دو با روش و مئذ درست علمی، و از جهت حجم و صفحه تقریباً همانند (هر دو نزدیک به ۴۰۰ صفحه)، و البته در چاپخانه های قم و با فاصله ای چند ماهه از چاپ درآمدند. نخست تاریخ مذهبی قم و سپس قم در قرن نهم. با انتشار این دو کتاب بود که تحقیقات قم شناسی یک باره قوام یافت و پا به مرحله شایسته علمی و تحقیقاتی گذاشت.

مهم ترین ویژگی این دو کتاب که تا پیش از این سابقه نداشت، استفاده از منابع درجه اول و اصیل و فراوان و با نگاهی تحلیلی و علمی بود، و متضمن نکته سنجی های زیاد. و نویسندگانش از این رهگذر بسیاری از نکته های پرابهام و بی پایه تاریخ قم را روشن و اصلاح کردند.

قم در قرن نهم

گویا بر اساس اسناد تاریخی، قم در بیشتر ادوار اسلامی از بزرگ ترین مجامع فقهی و علمی و مذهبی به شمار می رفته است. اما هر دوره ای با افت و خیزهایی همراه بوده. مدرسی به درستی دریافته بود که پس از قرن چهارم، قم دچار فترت و فراموشی شده بود و اسناد و اطلاعات ما در ارتباط با این شهر تقریباً هیچ، مگر در قرن نهم که یک باره اطلاعات ما از پیشینه این شهر روشن و وسیع می شود. قم از ابتدای قرن نهم، به مدد خاندان صفی الدین تجدد حیات می یابد و از دید مدرسی، اسناد به جای مانده از این عصر فوق العاده مهم است. یکی از آن ها ترجمه کتاب قم است که یکی از جامع ترین منابعی است که درباره یک شهر نوشته شده و نیز هفت بنای به جا مانده با گچ بری های به کار رفته در آن که از نمونه های نفیس آن دوران به شمار می رود، و مدرسی این ها را مدیون خدمات این خاندان می داند. وی نخستین کسی بود که خدمات خاندان صفی، از امرای معروف و مقتدر قم در قرن هشتم تا نیمه دوم قرن نهم را به جامعه اهل تحقیق شناساند.^۱ مؤلف مَعَم که بی خبر از فن مأخذ شناسی و تاریخ نویسی نبود، در اثر خود کوشید نخست گرد بسیاری از «زوايا و خبايا بگردد» و هر مطلب و حادثه ای که ربطی به این شهر در قرن نهم داشت، بیاورد و جنبه های تاریخی و جغرافیایی و سیاست و اوضاع اقتصادی و

۱. نگریسته شود به: قم در قرن نهم، ص ۷۰ و ص ۱۶۷. و نیز مجله «بررسی های تاریخی»، سال هشتم، ش ۱-۴، ۱۳۵۲. و نیز صورت تکمیل شده آن قم نامه، ص ۱۱-۳۷.

اجتماعی و نیز والیان و حکام و خاندان‌ها و شخصیت‌های معروف آن دوران، به اضافه حوادث و رویدادهای مهم و آثار بازمانده از آن روزگار را در فصل‌هایی مجزا به رشته تحریر درآورد و با تحلیلی علمی و به کار انداختن نیروی عقل، درست و نادرستش را بر اساس مستندات تاریخی روشن کند. بی شک برای ارجاع دقیق به آن همه متون پرشمار تاریخی، دست کم باید دود چراغ‌ها خورد.

مورخ مدققی چون او، البته درست تمام اسناد را نمی‌پذیرد. گاه نظر انتقادی خود را در خصوص برخی نقل قول‌ها بیان می‌دارد. مثل خیال‌پردازی شماری از سیاحان خارجی و شبه یورش تیمور به قم که مدرسی این نکته را رد می‌کند و می‌گوید تیمور مطلقاً گذرش به این شهر نیفتاد که خواسته باشد این سامان را لگدکوب سم اسب سپاهیان خود کرده باشد. این دست اظهارات بدون دلیل سیاحان را «صرفاً ذوقی و تخیلی و حدسی می‌شمارد».^۱

اما شگفت آنکه وقتی خود مدرسی به بررسی وضع اقتصادی و کشاورزی قم در سده نهم می‌رسد، دستش بسته است. چون در منابع ایرانی چیز دندان‌گیری نیست. و به تعبیر بی‌نظیر اخوان ثالث «دیران گیج و گول و کوردل تاریخ» هیچ‌وقت سرگذشت پریشان نیاکان خود را ننوشتند و هر چه نوشتند از هارت و پورت‌های امیران عادل لشکرشکن نوشتند! از این رو مدرسی چاره‌ای ندارد جز این‌که به گفته‌های همان سیاحان یعنی کتاب سفرنامه‌های ونیزیان در ایران مدام ارجاع دهد و استناد کند.^۲ آثاری که با نگاه رئالیستی نوشته شده‌اند و با همه غرض‌ها و منظوره‌های سیاسی‌ای که گاه در کارشان بود، پایه‌گذار مکتب ایران‌شناسی در غرب شدند و گزارش‌هایشان از اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ایران هنوز که هنوز است می‌تواند از بهترین اسناد تاریخی باشد.

در اهمیت و غنای کتاب قم در قرن نهم باید گفت که وقتی مؤلفان تاریخ مذهبی قم و قم در قرن نهم به بحث خاندان‌های قم رسیدند، مؤلف اثر نخست جز در یک صفحه و با قطارکردن تنی چند از خاندان معروف مثل اشعری، دعویدار قمی، علوی، صفی و جز آن، از کنار آن گذشت. اما نویسنده اثر دوم در فصلی مبسوط نزدیک به چهل صفحه و بر پایه منابع موجود، خصوصیات و خدمات خاندان‌های نامور، علی‌الخصوص خاندان علی صفی را برشمرد. بماند که استاد

۱. قم در قرن نهم، ص ۸.

۲. قم در قرن نهم، ص ۸۵ به بعد.

فقیهی در گذر تاریخی قم در ادوار گذشته، مشخصاً از قرن نهم بیش از سه چهار صفحه سخنی به میان نیاورد^۱، اما مدرسی جوان کوشیده بود در اهمیت فقط یک دوره تاریخی صدساله با کتابی مفصل و پرملاط سنگ تمام بگذارد. کیفیت علمی و گسترده‌ی منابع کتاب قم در قرن نهم می‌گفت که مؤلفش می‌بایست دست کم چهل سالی پیمانه عمر داشته باشد، و شگفت آنکه سن نویسنداش هنوز به بالای بیست نرسیده بود.

یک فضولی در کتاب قم در قرن نهم

مدرسی جایی در ابتدای اثر خود نوشته بود: «قم شهر باستانی است و تاکنون نزدیک به سی شاهد یافته که در جای خود به تفصیل بیان کرده»^۲ نگارنده کنجکاویش برانگیخته شد که این مطلب کجاست؟ قدری که گشت به چنین مطلبی برنخورد. تا این که یک دفعه در فهرست منابع، چشمش افتاد به عبارتی تحت عنوان «آثار باستانی قم» که نویسنده آن را به شماره‌هایی از مجله «وحید» حواله داده بود. در حالی که مشتاق‌تر شده بود پیش خیال خود گفت: «آخوند و آثار باستانی؟!» و گره‌زدن این دو به هم از ابوالعجایب است. این مخلص سر فرصت رفت بررسی و دید نمرة غلطی است! و اساساً چنین چیزی در مجله «وحید» نیست جز آنچه در ارتباط با کتیبه‌ها و گچ‌بری‌های دوره صفویه و قاجاریه بود. به هر حال هیچ نشانی از آن ادعای موهوم (سی مورد در اثبات باستانی بودن شهر قم) در هیچ یک از آثار مدرسی خواه مقاله خواه کتاب ابداً یافت نشد. هم‌زمان وقتی تیزوتند به تاریخ مذهبی قم رجوع کرد، دید مؤلفش هجده دلیل بر اثبات این ادعا آورده و یک یک اسنادش هم رو کرده است.^۳

از سویی نگارنده این سطور در گشت و گذارهایی که در آثار مدرسی داشت، مطلقاً به هیچ موردی در معرفی بناهای دوره پیش از اسلام برخورد نکرد که بقایای آثار آن دوران هنوز در قم پابرجای بود. مانند آتشکده‌ها و پرستش‌گاه‌ها و نقوش کوه‌ها مثل قلعه گبری یا کاروان‌سرای سنگی و جز آن. در آثار او هر چه هست در معرفی آثار دوره اسلامی است، علی‌الخصوص صفویه و قاجاریه. محقق باکمال و بی‌تکلفی چون او، در جایی از کتاب تربت پاکان با تواضع و به دور از خودبینی اذعان کرده است که «صاحب این قلم فاقد تخصص در شناسایی آثار باستانی است. بنابراین

۱. تاریخ مذهبی قم، ص ۱۶۹ تا ۱۷۲.

۲. قم در قرن نهم، ص ۳.

۳. تاریخ مذهبی قم، ص ۶۲.

صلاحیت و حق بحث در این مورد را ندارد. امید که صاحب همتی از اهل فن به شناساندن آن گونه آثار محدوده مورد سخن نیز برخیزد.^۱

معارضه دو کتاب در مجله راهنمای کتاب

کمتر از دو سال از انتشار تاریخ مذهبی قم و قم در قرن نهم نگذشته بود که شخصی با نام جواد ذوالمجد که گویا نامی مستعار بود، در مجله «راهنمای کتاب» نقدی بر تاریخ مذهبی قم نوشت. اما غرض منتقد مقاله صرفاً انتقاد نبود. بلکه کتاب را دستاویزی ساخته بود تا از راه عیب تراشی، ارزش تاریخ مذهبی قم را پایین، و اعتبار قم در قرن نهم را بالا ببرد.^۲ نویسنده خرده گیر دو کتاب را مقابل هم نهاده و با یک جانبه نگری مطلق، بنا را بر تفوق یکی بر دیگری گذاشته بود. کار فقیهی را سراسر نقص و اشتباه، و کار مدرسی را کمال محض جلوه داده بود. معیار قضاوتش بر این پایه قرار گرفته بود که مؤلف تاریخ مذهبی قم این طور گفته و چون مؤلف قم در قرن نهم آن طور دیگر، نشانگر کم اطلاعی یا محدود بودن اطلاعات نویسنده تاریخ مذهبی قم است. مثلاً با قضاوتی شتاب زده نوشته بود: «فقیهی در کتاب خود درباره قتل عام تیمور گورکان در قم شرحی داده است و مدرسی طباطبایی در مقدمه اثر نفیس خود با تفصیل درباره آن بحث کرده و با دلایل متقنی، بی اساسی آن را اثبات نموده اند.»^۳ در حالی که هم فقیهی و هم مدرسی به درستی و در قضاوتی مشترک نظرات سیاحان درباره حمله تیمور به قم را مورد تردید قرار داده بودند. گفته فقیهی این بود که: «قتل عام قم را از طرف تیمور چند تن از جهانگردانی اروپایی نوشته اند، اما نویسنده این موضوع را در سند قابل اعتمادی نیافته است.»^۴ و مدرسی هم پس از آوردن نقل قول هایی از چند سیاح مثل شاردن و هانری رنه دالمانی که ادعا کرده بودند تیمور قم را کاملاً ویران ساخت و جواهرات آستانه و حرم مطهر را غارت نمود، «این اظهار نظر سیاحان خارجی را بدون هیچ گونه مستند و صرفاً ذوقی و تخیلی و حدسی» دانسته بود.^۵

یا منتقد گفته بود «یک نقص مهم دیگر کتاب تاریخ مذهبی قم این است که در بسیاری جاها حتی در مواردی که پای تحقیق به میان بوده، از اشاره به صفحات منابع مربوط غفلت شده. و مدارک بدون نشان دادن صفحه هیچ سودی ندارد.»^۶ و البته منتقد برای اثبات این غفلت

۱. تربت پاکان، ج ۱، ص ۲.

۲. راهنمای کتاب، س ۱۶، ش ۱۰ - ۱۱، دی - اسفند ۱۳۵۲، ص ۶۸۴ - ۶۹۱.

۳. راهنمای کتاب، س ۱۶، ش ۱۰ - ۱۱، دی - اسفند ۱۳۵۲، ص ۶۹۰.

۴. تاریخ مذهبی قم، ص ۲۸۱.

۵. قم در قرن نهم، ص ۸.

۶. راهنمای کتاب، س ۱۶، ش ۱۰ - ۱۱، دی - اسفند ۱۳۵۲، ص ۶۸۶.

مؤلف، متذکر هیچ موردی نشده بود. شگفت آنکه عیبی را به فقیهی چسبانیده بود که به هیچ سریشی نمی‌شد به او چسباند. یکی از فضیلت‌های فقیهی که در نهادش بود، امانت‌داری علمی‌اش به حد کمال بود. هیچ نمی‌پذیرفت حرفی را بی‌سند و بی‌ذکر صفحه بیاورد. چنانچه مدرسی طباطبایی نیز این فضیلت را در حد وسواس به خدمت می‌گرفت.

وقتی آن نقد یک‌سویه در «راهنمای کتاب» چاپ شد، فقیهی در همان مجله پاسخی درست و محکم به آن داد. او که هیچ خست علمی در کارش نبود، با کارها و نوشته‌های دیگران نه معارضه‌ای داشت و نه کار دیگران را معارض خود می‌دانست، در ضمن پاسخ به آن نقد، از مقام علمی و مطالعات وسیع مدرسی در حوزه تحقیق به نیکی یاد کرد و گفت که «کتاب قم در قرن نهم یکی از بهترین منابع در خصوص قم‌شناسی است».^۱ و فاضلی چون مدرسی که هیچ وقت انصاف علمی را فرو نمی‌گذاشت، وقتی با آن همه جانبداری و تمجید نابجا از کتاب خود مواجهه شد، به دفاع از استاد فقیهی برخاست. نخست از اهانتی که نسبت به مؤلف کتاب تاریخ مذهبی قم رفته بود، سخت متأسف شد. سپس در اهمیت آن کتاب و دانش و آگاهی‌های مؤلفش نوشت: «نیمی از کتاب تحقیق در مصادر و متون، و نیمی دیگر آگاهی‌هایی منحصر و ناگفته از رسوم و سنن و آداب و عادات مذهبی مردم قم است که در اینجا برای نخستین بار ثبت می‌شود.» و تأکید کرد که «مؤلف این اثر به اتفاق مردی مطلع است. مجموعه‌ای که او از امثال و لغات و اصلاحات خاص مردم قم و سنن و رسوم اجتماعی آنان فراهم آورده و باید مجلد دوم کتاب را تشکیل دهد، برای محققان گنجی بی‌مانند است، باید از او مصراً بخواهند که این مجلد و اجزاء دیگر کتاب خود را هر چه زودتر تکمیل و نشر کند».^۲

به هر حال عیاری که فقیهی و مدرسی در کارشان داشتند و دیگران نداشتند، همانا دقت علمی و امانت‌داری‌شان بود، نیز قلم منصف و روان و به دور از تعصب‌شان از مزیت‌های دیگرشان بود. آنچه به قلم آوردند رونویسی و تقلید و کتاب‌سازی نبود. حاصل رنج و دود چراغ خوردن‌های خودشان بود. آن قدر وجدان آگاه علمی و مسئولیت‌شناسی داشتند که سوای ارجاع عالمانه به منابع دست اول و بی‌واسطه، حتی در جاهایی که شفاهاً از صاحبان سند و نقل به مطلبی دست می‌یافتند، از یادکرد صاحب خبر هیچ دریغ نمی‌کردند.^۳ بسیاری از محققان بعدی

۱. راهنمای کتاب، س ۱۷، ش ۴ - ۵، تیر - شهریور ۱۳۵۳، ص ۴۲۳.

۲. کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۹۸.

۳. برای نمونه نگریسته شود به: تاریخ مذهبی قم، ص ۲۳۱، ص ۳۰۳ و ص ۳۲۰.

بی‌گفت‌وگو خوشه‌چین زحمات علمی آنان بوده و هستند. اگر کسانی این دو محقق گران‌مایه را از پایه‌گذاران تحقیق و پژوهش در قم دانسته‌اند، پُر بی‌راه نگفته‌اند.^۱

تربت پاکان

مدرسی هر سندی که ممکن بود در مطالعات قم‌شناسی به کارش بیاید، به دیدهٔ اشتیاق می‌نگریست و برای یافتنش سراز پای نمی‌شناخت. این شوق و کوشش و مایهٔ وافرش را در کتاب پیرگ‌وسند تربت پاکان به وضوح می‌توان دید. بخشی از اطلاعاتی که او در ارتباط با مساجد، ابنیه‌ها، مزارات، و مدارس قم به دست داد، همه برگرفته از متون کهن بود و با دقتی مثال‌زدنی رد و نشان این بناها را در منابع قدیمی جست‌وجو کرد. اما بخش تکمیلی و توانمندانهٔ او، خوانش و ثبت تک‌تک کتیبه‌هایی بود که از روزگار صفویه و قاجاریه بازمانده بود.

از آنجا که متن بسیاری از این کتیبه‌ها نمودار هیچ ذوقی نیست، او پس از ذکر اندازه‌ها و سابقهٔ ساخت آن‌ها، فقط به نقل کتابه‌های قرآنی یا عربی یا شعری آن پرداخت و گذشت. اما آن جاهایی که دید هنری ظریف به کار رفته است، خاصه در معماری و خوشنویسی و گچ‌بری، نتوانست آن موارد را نشتاید. وقتی به کتیبه‌های ایوان آینهٔ آستانه رسید آن را اثری هنری و نفیس از هنرمند مشهور دورهٔ قاجار، استادحسن معمار قمی معرفی کرد و گفت که «در بنا و تزئین آن هنرنمایی بسیار کرده و از نظر هنری مقامی والا دارد.»^۲ و در خصوص گچ‌بری‌های بنای شاه‌احمدبن قاسم، از آثار خاندان علی صفی نوشت: «آرایش‌های ظریف و گچ‌بری‌های آن، اثر علی بن محمد بن ابی شجاع بُنا، در مجموع از بهترین و زیباترین نمونه‌های اوج تجلی هنر گچ‌بری در آثار قدیم قم است.»^۳

بی‌گمان برخی از کتیبه‌ها و سردرها از جهت ذوق و هنر معماری، نقوش و خطوط تماشایی است و کار دست تنی چند از استادکاران برجسته. اما حیف که کتابه‌های این بناهای «معظم و مجلل» خالی از هرگونه حس و ذوق و فهم است. شاید به‌زور ناخنی به دل بکشد. یا عرب‌زدگی مطلق است یا پُر است از شعرهایی به‌غایت مفت که از اغراق و گزافه و تملق بیداد می‌کند. دریغ از یک سخن دلکش و خواندنی. شاعران ناراست‌گوی همهٔ ادوار، عادت داشتند و کارشان این بود که سلطانی را که از ترس گربه به سوراخ موش می‌جهید، «شیر ژیان و ببر بیان و بلکه دلاورتر از آن

۶۸۶

آینهٔ پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

۱. به نقل از سخنان محمد مهیار، محقق و پژوهشگر متون ادبی، در یکی از جلسات بنیاد قم‌پژوهی، سه‌شنبه ۲ آذر ۱۳۹۵.

۲. تربت پاکان، ج ۱، ص ۶۸.

۳. تربت پاکان، ج ۲، ص ۶۵.

خطابش کنند.» حال ببینیم شاعران عصر قاجار، برای سنگ قبر شاه مرحوم مغفور مبرور جنت مکان خلدآشیان! چه یاهوهایی می سرودند یا برای شاه مرغ دل و زن باره ای چون فتحعلی شاه چه وصف ها که نمی گفتند. ناگفته روشن است که شاعران به طمع جاه یا از بیم جان، این دست سخنان منظوم را می گفتند و عوامل حکومت هم می دادند بر دروایان و تالار زیارتگاه مطهر شهر که مدفن و بقعه همان سلاطین بود، بنگارند. نمونه ای از این چاپلوسی ها گرداگرد سنگی مرمین و به خط نستعلیق آقامهدی ملک الکتاب و در وصف فتحعلی شاه قاجار:

... دارای دهر فتحعلی شاه که تیغ او در ملک دین سلاله شمشیر حیدر است
میخی فتاده گر به تک از نعل پاره اش زان دیده ستاره برین در مُسَمَّر است
نعلی پریده گر ز سمنندش به مرز هند در بوم روم نعلک زرین قیصر است
اندیشه عاجز است ز ذکر ثنای او کز هر چه برتر است به صد پایه برتر است.^۱

یک وقتی استاد مدرسی طباطبایی^۲، گفته بود «به هر اندازه که تملق و تمجید و تعریف زیادتیر باشد، دلیل بیشتری بر انحطاط اجتماع است.»^۳ و متن های پر از گزافه و تملق همین کتبه ها

۱. تربت پاکان، ج ۱، ص ۶۷. نیز بنگرید: ص ۷۸ و ص ۸۳.

۲. مرتضی مطهری سال ۱۳۵۲ به دعوت جمعی از طلاب، هفته ای دو روز به قم می آمد و جلسات درس و بحث خویش را دایر می کرد و سید حسین مدرسی طباطبایی از جمله کسانی بود که شرکت در این جلسات را مغتنم می شمرد. (جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۳۱۷) مدرسی به این استادش بسیار عشق می ورزید و او را دانشمندی فقیه می دانست که «توانایی و فکر و نبوغ خود را صرف این نکته کرد که مباحث قدیم را به گونه ای مطرح کند که به کار مسائل و مشکلات علمی امروز جهان بیاید و از این راه، گفت و گوهایی را که بوی قدمت چند صد ساله گرفته بود، جان تازه ای ببخشد.» (زمین در فقه اسلامی، ص ۱۰) فکر اولیه اهمیت و بررسی ماهیت خراج و مالکیت در فقه، نخستین بار مطهری با مدرسی در میان گذاشت و همو بود که به شاگرد دانشور خود پیشنهاد داد که این طرح را شخصاً دست به کارش شود. او که پیشنهاد استادش را با دل و جان پذیرفته بود، سرانجام در سال های تحصیل در دانشگاه آکسفورد آن را به عنوان پایان نامه و در شکلی گسترده به پایان برد و سپس در قالب کتاب تحت عنوان زمین در فقه اسلامی در سال ۱۳۶۲ در ایران به چاپ رساند. فراچنگ آوردن انبوهی از منابع فراوان ایرانی و عربی و انگلیسی و فرانسوی و آلمانی (بیش از ۱۱۱۶ مآخذ)، و دل و وروده آن همه اسناد را در آوردن و با دقتی وسواس گونه ارجاع دادن شسوخ نیست و خود می گوید که دامنه تحقیقات و دقت علمی مؤلف در چه قدر و میزانی است. محمد اسفندیاری، متخصص در نقد کتاب و کتاب پژوهی می گفت: «برخلاف مدعیان تحقیق که کار تحقیقی را جدی نمی گیرند و بیشتر اهل اهن و ثلپ علمی اند، مدرسی طباطبایی خودش را جدی نمی گیرد و بی هیاهوست، در عوض تحقیقات و زمینه های علمی خود را بسیار جدی می گیرد. حیف که بعد از چاپ مکتب در فرایند تکامل ارتباط خود را با ایران قطع کرد.» (به نقل از: محمد اسفندیاری در انجمن اردیبهشت سید صادق اشکوری، ۲۶ اسفند ۱۴۰۳) به هر حال مدرسی خیلی خوش داشت آن استاد گران پایه اش کتاب زمین در فقه اسلامی را ببیند ولی وقتی کتاب از زیر چاپ درآمد که مطهری چند سالی می شد که در خون غلطیده بود.

۳. به نقل از: آینه پژوهش، سال ۳۴، ش ۲۰، خرداد و تیر ۱۴۰۲، ص ۱۶.

اگر نمودار هیچ چیز نباشد، بی‌شک نمودار تباهی فکر و عقب‌ماندگی جامعه ایرانی در روزگاران گذشته بوده است.

مدرسی از ایامی که در آب‌وهوای طلبگی بود، دل در گرو متون فلسفی، تاریخی، شیعی و نسخ خطی اسلامی داشت. در کنار عربی‌دانی، به فراگیری زبان انگلیسی نیز همت گماشت. همراه آموختن دانش‌های روز، در کار خط و خوشنویسی نیز سعی وافری از خود نشان داد. «خط تحریری زیبا و منسجمی داشت و می‌توان آن را به قاعده و با ریتمی مقبول دانست.»^۱ این نکته را از دست‌نویس مکاتبات او با برخی از کتاب‌شناسان مشهور از جمله عبدالعزیز محقق طباطبایی به روشنی می‌توان دریافت.^۲ هر چند باید گفت اغلب درس‌خوانده‌های قدیمی از خط و ربط، بهره‌ای درخور داشتند و مدرسی را اگرچه نمی‌توان استاد خوشنویس نامیدش، اما خط خوشش گواه شیفتگی‌اش به مخطوطات بود. همین توانایی‌ها و کندوکاوهایش در خطوط و نیز حشرونشرش با کتاب‌شناسان نامی نسخ خطی، او را صاحب درک و شناخت خصوصیات خطوط و اسناد قدیمی می‌کرد. به هر حال این طلبه فروتن و خوشرو و به‌دور از پُزهای درس‌خواندگی، عشقی عجیب به کتیبه‌خوانی داشت و نگران از به‌فنارفتن آثار تاریخی. در آن سال‌ها (ابتدای دهه پنجاه) خود شاهد بود که میراث فرهنگی قم در چه وضع وخیمی قرار دارند و می‌دید که موقوفه‌خواران چه بلایی سر ابنیه‌ها و کتیبه‌ها درآورده‌اند. حتی یک‌بار نشست و در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۵۰ نامه‌ای نوشت پُردردود به سیدمحمدتقی مصطفوی (۱۲۸۷-۱۳۵۹ش)، رئیس وقت انجمن آثار ملی، که می‌دانست افزون بر تخصص و اطلاعات بسیطش در رشته باستان‌شناسی، تحقیقات گسترده‌ای در خصوص ابنیه و بقاع مذهبی و امامزاده‌های تهران از خود نشان داده است. شاید تصور می‌کرد از رهگذر نوشتن نامه به چنین مردی که اداره امور باستان‌شناسی در عهده کفایت و مدیریتش است، بلکه به داد میراث تاریخی زادگاهش برسند. در بخشی از آن نامه نوشته بود: «سردر و مناره‌های [مدرسه] غیاثیه که از بهترین آثار تاریخی قم و علی‌الظاهر از دوره سلجوقی است با شکافی که در آن به وجود آمده در شرف سقوط و انهدام است... از همه اندوه‌آورتر حال و روز ایوان جنوبی فیضیه است که به امر شاه طهماسب صفوی بنیاد شده و با آن که از بیوتات آستانه است، ظاهراً به علت عدم ... مراجع عظام از تصرف آستانه در امور مدرسه مزبور از اصلاح و مرمت آن خودداری می‌شود، با آن که حقیقتاً کم‌نظیر و نفیس است. و از همه این‌ها تأسف‌آورتر و

۶۸۸

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

۱. به نقل از حسن اعرابی، استاد خط و خوشنویسی.

۲. برای مشاهده نمونه‌هایی از مکاتبات مدرسی با محقق طباطبایی به سایت کتابخانه و بنیاد محقق طباطبایی مراجعه شود.

تأسف‌انگیزتر انبار ساروتقی است که سبب اصلی نگارش این عریضه است که موقوفه خوران آن را از بنای دارالشفاء آستانه جدا کرده و تاکنون سه قطعه از کتیبه آن را که به خط محمدرضا امامی است، تراشیده و کنده‌اند. در حالی که این کتیبه از بهترین نمونه‌های ثلث این کتیبه‌نویس استاد به شمار می‌رود. آستانه قم هم با سکوت خود به اِمحاء و افنای یکی از گنجینه‌های باستانی قم صحنه می‌گذارد. سازمان حفاظت آثار باستانی هم همه هم‌وغم خود را مصروف آثار اصفهان داشته‌اند و شهدالله که در قم تاکنون به جز نظارت در کار تعمیر بقعه شاه عباس دوم که به خرج آستانه انجام گرفت، کوچک‌ترین اثری ندارد.^۱

در حالی که یأس کاملی او را فراگرفته بود، دید نه آبی از جانب مسئولین وقت گرم می‌شود و نه با شکوه و شکایت چیزی درست، دیگر تعلل نکرد. تحقیقات کتابخانه‌ای را برای مدتی کنار گذاشت و شروع کرد به تحقیقات میدانی. با صرف وقت زیاد محله به محله‌ها را زیر پا گذاشت و چشم از هیچ سردر و ایوان و بقعه‌ای برنداشت. از کنار هیچ سنگ‌نوشته و وقف‌نامه‌ای نگذشت مگر آنکه کتابه‌ها و ویژگی‌های لازمشان را یادداشت کرده باشد. پایه‌پای ثبت نوشته‌ها، خود دوربین به دست، عکس هم می‌گرفت. قطعاً موفقیت این کار بدون تسلط در خوانش خطوط و سماجت و باریک‌بینی نمی‌توانسته باشد. عاقبت یافته‌های خود را در تربت پاکان و در دو مجلد آورد و تقریباً چیزی را از قلم نینداخت.

اگر نویسنده تربت پاکان آن اطلاعات جمع‌وجور و مفید و تصاویر مرتبط با گچ‌بری‌ها، وقف‌نامه‌ها، تزیینات و نوشته‌هایی روی مقابر و دروپیگر مساجد و مدارس را ثبت نمی‌کرد، قطعاً بخشی از این اسناد در دفتر ایام باقی نمی‌ماند. بماند که در سالیان دراز بخش قابل توجهی از آن موارد به وسیله موقوفه‌خواران معدوم و یا پنهان شده است. در سال‌های پیش و پس از انقلاب این روند نابودی‌ها ادامه یافت و بخش اعظم آن کتیبه‌ها و گچ‌بری‌ها فروریخت. گاه از سر ندانم‌کاری و بی‌درایتی و گاه از سر عمد و عناد، و گاه به قصد سودجویی. یک بار از دوست دغدغه‌مند قم پژوهی شنیدم که یکی از مسئولین آستانه در جواب بی‌خبری‌شان و نبود بسیاری از کتابه‌های آستانه که هیچ معلوم نیست طی پنجاه سال اخیر چه بر سر آن‌ها رفته است، گفته بود «آنچه از کتیبه‌هایی که ما از آن بی‌اطلاعیم یا از بین رفته، خوشبختانه سند و تصویر و متنش را در کتاب تربت پاکان داریم!»

۱. بخارا، ش ۸۴، آذر - دی ۱۳۹۰، ص ۴۱۰.

یک فضولی در کار کتاب تربت پاکان

او که از شدت شوق از دقایق و جزئیات هیچ کتیبه‌ای چشم برنمی‌داشت، گویا در دو جا چشم از آن‌ها برداشته است. یکی کتیبه‌های دبیرستان حکیم نظامی که در کمال ذوق و فکر انتخاب شده بودند، و دیگری شعرهای منقوش بر کاشی‌های سردر و درودیوار بیمارستان فاطمی. عجیب است که مدرسی هیچ یادی از این کتیبه‌ها نمی‌کند در حالی که به ثبت و ستایش کتیبه‌های محکمه شفاءالدوله کاشی پرداخته بود.^۱ آن وقت‌ها مطبی بود درست رویه روی زیارتگاه بزرگ شهر که از نظر قدمت، تاریخ بنایش از سال ۱۳۱۲ش عقب‌تر نمی‌رفت و دکترش بیشتر به اعتبار بنا و ذوق به کاررفته در محکمه‌اش شناخته شده بود. شعری که می‌گفت «دوا این جا، شفا آن جا» و نموداری بود از لطف و ذوق و زیرکی پزشک خوش قریحه‌اش.

ارباب مرد مطلع ولی فرزند پرت زمانه

می‌گویند بهترین شیوه تاریخ‌نویسی یک شهر، نوشتن تاریخ روزگار نزدیک به خود نویسنده است. اسنادش هم افزون بر منابع کتبی، باید رفت از مُعَمَّرین و رجال و مردم کوچه و بازار گرفت. چه بهتر که تاریخ‌نویس راوی راستین روزگار خود باشد.

یکی از قدیمی‌ترین آثاری که به این روش نگارش یافته، کتاب قم است. وقتی حسن بن محمد بن حسن قمی دست به نگارش اثر خود زد حتماً و قطعاً می‌دانست که باید اخبار و اطلاعات یک شهر را، از همه شئون زندگی و از سیر تا پیاژ آن را برای آیندگان به ثبت رساند. آن هم به شیوه علمی و ارجاع مدام به اسناد مکتوب و اسناد دیوانی و نیز شنیده‌های شفاهی.

پس از این اثر، دیگر هیچ اثری که بیارزد و سودمند باشد، درباره این شهر نوشته نشد. تا این که در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه، چند تاریخ‌نگار محلی قد برافراشتند که پرفایده‌ترین اتفاق در کار تاریخ‌نگاری محلی آن دوران بود. محمدتقی بیگ ارباب، میرزا علی اکبر فیض و غلامحسین افضل‌الملک کرمانی. از میان این سه تن، گفته می‌شود ارباب از نظر وقوف به تمام زیر و زبر شهر، بسیار فراتر از آن دو بود. معلومات مکتوب ادیب و نویسنده مطلعی چون ارباب را باید در تاریخ دارالایمان قم جست‌وجو کرد. کتابی که قرار بود به منظور درج در کتاب مرات‌البلدان یا مجموعه ناصری جای بگیرد که نگرفت، جز سطرهایی از آن در صفحاتی از مجلد چهارم آن کتاب.

۶۹۰

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

مدرسی طباطبایی که در کار تحقیق دقتی قزوینی وار داشت، رد پای سطرهای مربوط به قُمش را که به عین الفاظ از نوشته های ارباب بهره گرفته شده بود، و در مرات البلدان درج شده بود، در مقدمه تصحیح خود نشان داد: «جامع قم، ص ۱۱۵، چشمه علی، ص ۲۴۰، جم های رودخانه، ص ۲۶۰، جم آباد، ص ۲۶۳، جمر، ص ۲۶۶، جمکران، ص ۲۶۶، جنت آباد، ص ۲۶۹»^۱. اما آگاهی های ارباب را از فصل هفتم تاریخ درالایمان قم (ص ۲۹ به بعد) به عینه می توان دید.

شاید یکی از دلایلی که مدرسی در شناسایی آثار گمشده ای مثل تاریخ دارالایمان قم و کتابچه طوائف و ایلات درالایمان قم محمدتقی بیگ ارباب و سپس تاریخ و جغرافیای قم غلامحسین افضل الملک کرمانی خیز برداشت، به خاطر دانسته های وسیع مؤلفانش از زندگی و اوضاع اجتماعی و کشاورزی روزگار خود بود. می گفتند محمدتقی بیگ ارباب (وفات ۱۲۷۲ ش / ۱۳۱۱ ق) به حدی آدم جامع و مطلعی بود که وسعت اطلاعاتش از زراعت و املاک و قنوات و باغ ها و مستغلات (محصولات) و بلوکات (دهات) قم بی همتا و بی کم و کاست بود. عبدالله مستوفی دقیق ترین تصویر را از این پیرمرد خوش محضر به دست داده است: «ارباب، ادیب و شاعر و نویسنده و خوش خط و بذله گو و مجلس آرا هم بود... زراعت سرپا و خرمن نکوبیده و کوبیده و قُبّه خرمن گندم و جو و حبوبات را به قدری صحیح بازدید می کرد که هیچ وقت بیش از یک عشر تقریب نداشت.... با یک نظر به صحرای پنبه و حبوبات کاری، میزان بذران را تشخیص می داد و حاصل آن ها را برآورده می کرد»^۲.

به هر حال این مُعَمّر سنتی پوش که «یک قبای راسته و تنباد گشاد رعیتی و کفش پاشنه خوابیده و گاه گیوه می پوشید، با قامت متوسط و ریش سرخ نوکدار که بوی قُبید قمی می داد» توانسته است از خود نوشته هایی برجای بگذارد که بخشی از گذشته قم را برای آیندگان روشن سازد. سوای آنچه او از ترجمه تاریخ قم رونویسی کرده یا شاید هم تلخیص، اما آن بخش از اطلاعات و معلوماتی که برآمده از حافظه دقیق و آماده او بوده و خود از نزدیک شاهد آن بوده، خالی از توجه نیست.

منتها اشکال کار ارباب در آن بود که به زندگی اجتماعی و درد و رنج مردم و جریان های مهم روزگار خود هیچ نپرداخته است. برخلاف میرزا علی اکبر فیض، دیگر تاریخ نگار هم دوره ارباب که در کنار دادن اطلاعات سودمند پیرامون علما و رجال معاصر خود و طبیبان و شاعران قمی،

۱. تاریخ دارالایمان قم، ص ۳.

۲. شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۵۱۷.

در به تصویر کشیدن مصیبت‌هایی چون سیل و وبا و قحطی نیز بی‌تمایل نبود. اما ارباب انگار کاری به این کارها نداشت. مردم را داخل آدم حساب نمی‌کرد و سخن از آنان در کنار خواص را «دور از طریق ادب می‌دانست».^۱ او در تاریخ خود فقط به «سرآمدان اهل شهر در علم و ثروت و شوکت»، و آدم‌های پرنام و نفوذ می‌چسبد، و از کسانی نام می‌برد که به گمان خود «در علم معقول و منقول ید طولانی» و «نشانه زهد سلمان و صدق اباذر» دارند. با این حال خول همین آدم‌ها که آن‌ها را از نزدیک می‌شناخت و همان اتفاقاتی که در یک قدمی‌اش بوده، هیچ حرف و سخنی به میان نمی‌آورد و فقط به وصف‌هایی اغراق‌آمیز و توهم‌وار و بی‌ثمر بسنده می‌کرد. مثلاً یکی از رجال برجسته قمی که ثروت و شوکت بی‌حد و اندازه‌ای داشت، میرزاسید حسین متولی‌باشی بود. ارباب در تاریخ خود بیش از همه و به تکرار نامش را می‌آورد و جابه‌جا املاک و باغات عظیم و حدود و حتی اندازه دقیق مستغلات زمین‌های او را برمی‌شمارد، ولی هیچ آگاهی‌های تاریخی روشنی از راه و رفتارهای او به دست نمی‌دهد. جایی نیست که ارباب نام متولی‌باشی را بی‌استثنا با احترام و «جناب» نیاورد. انگار ارباب از تحکّم‌ها و تسلط و قدرت آن جناب هراس داشته است.^۲

به نظر می‌رسد ارباب فرزند خوبی برای روزگار خود نبود. تاریخ او چیزی بیشتر از قطار کردن نام‌ها و اعداد نبود. پر بود و شلوغ بود از نام‌ها و بقعه‌ها و حمام‌ها و مدارس و ارقام مساحات باغات و مزارع و آمار نفوس، و احتمالاً چنان دقیق که مولای درز سیاق‌ها و حساب و کتاب و کتاب‌هایش نمی‌رفت، ولی در دل این گزارش‌ها، مطلب باارزشی از تاریخ روزگار او نیست. حتی یک وصف درست و حسابی از متولی‌باشی یا از همان آدم‌های صاحب‌نام و «مدرسان با نفس سلیم و فیض عمیم» روزگارش دیده نمی‌شود.

افضل الملک تاریخ‌نویس زیرک و قاپنده

غلامحسین افضل‌الملک کرمانی (۱۲۴۱-۱۳۰۸ ش) دیگر تاریخ‌نگار هم‌روزگار ارباب به درستی گفته بود که نوشتن عدد و رقم در کار تاریخ‌نویسی «باعث تطویل است و هم از حوصله بیرون است و هم چندان مفید نیست».^۳ انگار افضل‌الملک کرمانی که در ملازمت حاکم قم، به مدت هفده ماه در

۶۹۲

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

۱. تاریخ دارالایمان قم، ص ۲۹.

۲. برای نمونه بنگرید به: تاریخ دارالایمان قم، صص ۳۱، ۵۳، ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۹، ۹۶.

۳. تاریخ و جغرافیای قم، ص ۶۳.

این بلد به سر برده است، تاریخ‌نگاری ارباب را چندان محل اعتنا نمی‌دیده است و در سفرنامه خود نشان داده است که در کار تاریخ‌نویسی از آن پیرمرد میراب بسی کاربلدتر است. وی کار خود را در قیاس با کار ارباب با یک حس خودبرتربینی در سطح بالاتری از تاریخ‌نگاری می‌دید. افضل‌الملک جایی به قلم خود ولی به اسم اسدالله میرزای قاجار که سفرنامه قمش را از نگاه او روایت کرده، در طعنه‌ای آشکار به محمدتقی‌بیگ ارباب، بی‌این که اسمی از او بیاورد، کار تاریخ‌نگاری او را ناچیز می‌شمرد. خاصه در آن بخش‌هایی که از ترجمه تاریخ قم تلخیص کرده است. افضل‌الملک وانمود می‌کند که در شیوه تاریخ‌نویسی بیش از هر چیز از تحقیقات میدانی بهره برده است و مثل ارباب از ترجمه تاریخ قم رونویسی و تلخیص نکرده است. وی می‌گوید: «به حمدالله تاریخ و ژغرافیای قم و باغات و حومه و مزارع دهات و بلوکات و خالصات و قنوات و قراء و مزارع کنار رودخانه قم و چم‌ها نوشته شده، هیچ نکته‌ای فروگذار نکردیم و یک سطر هم از روی تاریخ معروف قدیم قم درج نکردیم و مکررات را از میان انداختیم و متون و حواشی مطالعات گذشتگان را در این جا ننوشتیم که بر حجم کتاب بیفزاییم. خوش چین خرمن هیچ‌یک از مورخین و ژغرافیادان‌های قم نشده کار را به آن پایه رسانیدیم که هیچ‌کس به آن پایه ارتقاء نجسته است.... اگر کسی پنجاه سال در یک شهر باشد، نمی‌تواند این طور احاطه بر جزئی و کلی آن بلد داشته باشد. کسی می‌تواند از عهده ژغرافیای شهری برآید که حاکم یا پیشکار آن شهر بوده و ضمناً از اهل این فن باشد و ذوق تاریخ‌نویسی و ژغرافیایی او را دست دهد، والا سایرین این طور نمی‌توانند بر مالیات و تعداد نفوس و شرح حال مردم و ثبت جمیع دهات و مزارع برآیند و ما به قدری زحمت کشیدیم و پول‌ها فرستادیم و احسانات نمودیم و صدمه‌ها خوردیم و مراسلات فرستادیم و سوال و جواب کردیم تا به اندک مدتی این گونه اطلاعات پیدا کردیم»^۱

در این تردیدی نیست که از نوشته‌های افضل‌الملک کرمانی می‌توان به اطلاعات نوتر و جالب‌تر و بیشتری دست یافت. اصلاً مدرسی کتاب تاریخ و جغرافیای قم افضل‌الملک را به این جهت همت به نشر آن گماشت که اثری دید که می‌توانست «از رهگذر آشنایی با اوضاع و احوال اجتماعی قم در پایان دوره ناصری سودمند باشد»^۲ بی‌شک آگاهی‌های شفاهی محمدتقی‌بیگ ارباب در قیاس با افضل‌الملک که قمی هم نبود، صد بود در برابر یک. واقف‌تر از ارباب از جهت آشنایی به جزئیات شهر و جغرافیای قم جانشینی برایش نمی‌توان سراغ کرد که آن پیرمرد

۱. تاریخ و جغرافیای قم، ص ۲۵۳.

۲. تاریخ و جغرافیای قم، ص ۳.

ذی فنون اعجوبه‌ای بود. اما وقتی سخن از نوشتن پیش می‌آمد، انگار آگاهی‌های مکتوب این ادیب متولد کرمان ولی از طایفه کریم خان زند و اصالتاً شیرازی، از ارباب پیشی می‌گرفت. قلم افضل‌الملک هم گرم‌تر و جذاب‌تر بود، هم خالی از انتقاد و ذوق نبود و هم اطلاعات و گزارش‌هایی که او ارائه می‌داد، بسی سودمندتر از نوشتجات ارباب بود. مثل گزارشی که درباره یکی از مهمان‌خانه‌های معروف قم به نام «مهندسیه» از نرخ مأكولات و ملزومات و کرایه کالسکه و بار مسافر و شرایط حرکت و آلات حمل و نقل به دست می‌دهد (ص ۴۹ - ۵۳)، یا تحلیل و گزارش انتقادی‌اش از سابقه تاریخی قم (ص ۷۶ - ۷۹)، نیز دآوری انتقادی‌اش درباره شاعران قم (ص ۱۱۳ به بعد)، و همچنین شرحی مبسوط از زندگی و حالات و صفات حمیده و کارهای خوب، میرزای محمود قمی (مشیرالوزراء) که در جهان به کاشف ستاره محمودی شهره است، بیان می‌دارد، (ص ۱۲۶ به بعد)، و نیز رجال و حاکمان و تنی چند از معاریف دیگر را هرگز در تاریخ دارالایمان قم نمی‌توان دید.

افضل‌الملک کرمانی در اثر خود با آنکه بیش از چند بار از سیدحسین متولی‌باشی نام نمی‌برد، اما دست کم، ده - دوازده سطری مشخصاً به چهره اول و برتر شهر اختصاص می‌دهد که این آدم «در باطن اهل عرفان بود، ولی اظهار عرفان و درویش‌بازی و قلندربافی را منافی سیاست مَدَن و حشمت» خود می‌دید. و در وصف اقتدارش نوشته بود: «اگر حاکم و تمام اهل قم در یک کاری متفق شوند و ایشان مایل نباشد محال است که آن کار صورت بگیرد.»^۱ یک جا هم آشکارا ترسیم‌کننده خوی بد و جبر و زور و درازدستی‌های این مالک مقتدر می‌شود: «هر باغی که متعلق به متولی‌باشی است به واسطه استیلا و قدرت یا تعدی و اجحافی که دارد همیشه پرآب و در انهارش آب جاری است.»^۲

هر چند به نظر می‌رسد بخشی از اطلاعات افضل‌الملک در ارتباط با مزارع و باغات و ایلات و طوایف و محلات و مدارس و عدد و رقم‌های مربوط به مالیات و مساحت و محصولات و نفوس، عیناً کپی‌برداری از نوشته‌های ارباب است و او با یک زیرکی و زندی تمامی، توانسته همان‌ها را با قلمی چرب‌تر و کمی هم از راه «معاینه» و به تعبیر خودش «از راه بلوک گردشی و تحقیقات شخصی»^۳ به واقع تکمیل و پُر کند. برای نمونه وصفی که ارباب از ایلات و طوایف قم به دست می‌دهند، (تاریخ

۱. تاریخ و جغرافیای قم، ص ۶۷.

۲. تاریخ و جغرافیای قم، ص ۱۷۹.

۳. تاریخ و جغرافیای قم، ص ۷۲.

دارالایمان قم، ص ۹۹ به بعد) با توصیفی که افضل الملک در کتاب خود می دهد (تاریخ و جغرافیای قم، ص ۸۶ به بعد)، همانندی های آشکاری هست. اما قلم فرسایی های زیرکانه و خلاقانه افضل الملک، موجب شده است تا کار آن پیرمرد مطلع چندان جلوه ای نکند. مؤلف تاریخ دارالایمان قم در وصف روستای کهک بیش از هشت سطر کلی بافی و آماردهی دقیق چیزی بیشتر عرضه نمی کند^۱، و نویسنده تاریخ و جغرافیای قم همان را برمی دارد و با کمی پس و پیش کردن مطلب و با شگرذ بازی با کلمات و توصیفی جزئی تر، وصف خود را از کهک تا بیش از شانزده سطر گسترش می دهد.^۲ و از این طریق می کوشد ردی از خود برجای نگذارد. مثلاً مرد مطلع قمی جمعیت کهک را «۵۰۰ نفر مرد و زن» می شمرد و ادیب کرمانی «هزار نفر». ارباب دقیقاً می گوید کهک «بیست رشته قنات دارد»، و افضل الملک برای اینکه همان عدد را به کار نبرد، از «قنات متعددی» یاد می کند. ارباب مردمان کهک را «بافطانت و رعیت منش» می خواند، و افضل الملک تعبیر «رعیت پیشه و کاسب» به کار می برد. ارباب «جوزق و غله کهک را بهتر از جاهای دیگر می داند» و افضل الملک با بیانی دیگر می گوید «جوزق کاری آن در نهایت اعتبار است».

افضل الملک که به دور از حسد و خودبینی نبود، اگر مجال می یافت از زدن نیش و طعنه به این میراب پابه سن گذاشته ابایی نداشت. یکی از معروف ترین قنات های قم، قنات ناصری بود. قناتی که پس از آنکه ناصرالدین شاه در ۱۲۳۸ ش/ ۱۲۷۶ ق در سفرش به قم، اهالی شهر شکایت خود را «از بی آبی و سختی» به ناصرالدین شاه بردند، شاه برای رفع مشکل، فرمان به حفر قنات داد^۳ گویا احداث قنات را به ارباب، پیرمرد کارگشته شهر سپردند. پیرمردی که می گفتند در کار قنات به قدری خبره است که «برای گندن قنات بعد از گنده شدن چاه گمانه و اطمینان از آب داشتن زمین، چنان ترازو می کشیده که در همان نقطه ای که معین می کرد، آب قنات آفتابی می شد»^۴ سپس به حکم دست خط شاه، ارباب متصدی امور قنات شد. افضل الملک وقتی در سفرنامه اش یا همان تاریخ و جغرافیای قم به مهم ترین قنات شهر می رسد، بی درنگ سوءاستفاده های ارباب را پیش چشم می کشد که «مباشراً و مختار این قنات محمدتقی بیگ ارباب است که سالی مبلغی خطیر به جهت تنقیه این قنات از دولت می گیرد و به مصرف شخصی خود می رساند، به اصلاح ولاروب قنات نمی پردازد»^۵.

۱. تاریخ دارالایمان قم، ص ۱۰۴.

۲. تاریخ و جغرافیای قم، ص ۲۲۶.

۳. تاریخ دارالایمان قم، ص ۸۶.

۴. شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۵۱۷.

۵. تاریخ و جغرافیای قم، ص ۶۱.

مدرسی طباطبایی در جایی در نقد کارهای این ادیب دنیاگشته تهران‌نشین کرمانی، نقل قول بسیار دقیقی به نقل از محمدتقی بهار آورده است که «وی در نگارش مطالب امین و مطمئن نبوده و مطالب را با فزونی و کاست می‌آورده است».^۱ بی‌تردید از نگاه ژرف‌نگر مدرسی که در بررسی‌های علمی موی را از ماست بیرون می‌کشید، هیچ‌یک از دستبردهای افضل‌الملک کرمانی پوشیده نمی‌ماند. دریغ که فرصت نیافت کتاب مورد بحث را آن‌طور که دلش می‌خواست و مطلوب نظرش بود از چاپ در بیاورد. مدرسی با آن احاطهٔ شگرفی که به تاریخ عصر قاجار داشت، به هنگام تصحیح تاریخ و جغرافیای قم قصد داشت فهراس و تعلیقات فراوانی که بر جای جای مطالب کتاب آماده کرده بود، به شکل پانویس در کتاب بگنجاند که اصلاً خوراک و مایهٔ دستش در همین تعلیقات و تتبعات عالمانه بود که گویا مشکلات دست‌وپاگیر چاپ آن فرصت را از کفش گرفت.

دریغ از ثبت صدها اتفاق

این نکته را نباید زیر پا گذاشت که آنچه به شکل مکتوب از محمدتقی بیگ باقی مانده، تقریباً حجم ناچیزی از جمیع آگاهی‌های او بوده است. شاید مشتی از یک خروار. تردیدی نیست که همین آگاهی‌های فهرست‌وار و آمارگونهٔ او اگر نبود، شناخت ما از جغرافیای قم چیزی جز باد در کف نبود. همین مختصر شناخت نیز مدیون نوشته‌های کسانی چون محمدتقی بیگ و بیش از همه افضل‌الملک کرمانی و میرزا علی اکبر فیض است. در تاریخ دارالایمان قم اگرچه دربردارندهٔ نام‌هاست اما ارباب لایه‌لای همین اثر فهرست‌وار خود گاه اشاراتی ریز و گذرا به برخی از رویدادها کرده است. نظیر وقایع قحطی بزرگ ۱۲۸۸ قمری که به واقع یکی از دردناک‌ترین پیشامدهای روزگار ارباب به شمار می‌رود. میرزا علی اکبر فیض (۱۲۰۸-۱۲۷۱ ش)، تاریخ‌نگار هم‌دورهٔ ارباب، از سرِ درد و نگاه انسانی آن واقعه را به تفصیل گزارش کرد^۲، اما ارباب، مرد مطلع زمانه که در یک قدمی دهشت‌ناک‌ترین حادثهٔ روزگار خود بود، آن را نادیده گرفت. فقط اشاره‌ای کرد در حد چند سطر. شاید از آن جهت که خواهرزنش یکی از هزاران قربانی آن قحطی کابوس‌وار بود: «تا این‌که در سنهٔ هزار و ویست و هشتاد و هشت، سه سال آسمان بخیل شد و باران نبارید. اکثر چشمه‌سارها خشک و آب رودخانه، سراب، علت غلا بالا گرفت. گرانی در ممالک محروسه شایع شد. مردم جان دادند و نان نیافتند. مادر اولاد خود را گشت و خورد. در شهرها سگ و گربه نماند.

۱. کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۲۱.

۲. نگریسته شود به: قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸ قمری، به قلم جان گرینی و ترجمهٔ منصور صفت‌گل.

سوراخ موران را شکافتند و اندوخته آن‌ها را معاش خود قرار دادند. موش‌ها از خانه بیرون نمی‌آمدند. مردم تنها جرئت نداشتند از خانه بیرون روند. هر کس تنها در کوچه به دست آمده او را گرفته و قوت خود می‌ساختند. تا این‌که این بنده درگاه خواهرزنی داشتم از خانه بیرون رفته بازنگشت. معلوم شد او را خورده‌اند.^۱

بد نیست روی نمونه‌ای دیگر از صدها مطلبی که ارزش تاریخی داشت و ارباب می‌توانست بگوید و نگفته است، کمی نازک شویم، واقعه‌ای که بعدها مدرسی طباطبایی به نقل از پدر بزرگ مادری خود آن را بازگو کرد.

محمدتقی قمی، فرزند شیخ احمد که در دوره پهلوی اول «به قصد ایجاد اتفاق و اتحاد میان فرقه‌های اسلامی از ایران به مصر رفت و با کمک چند تن از علمای بزرگ آن کشور از جمله شیخ محمود شلتوت، اقدام به تأسیس دارالتقرب کرد»^۲، پدر بزرگی داشت به اسم شیخ محمد حسن که از علمای برجسته و قاضی شرع قم در عهد ناصرالدین شاه بود. قاضی شرع، به خاطر اختلافی که با سید حسین متولی باشی، «از سرآمدن اهل شهر در دولت و ثروت و شوکت و عظمت» پیدا کرد و از پی دریافتن با او، به سرنوشت تلخ و دردناکی مبتلا شد. متولی باشی با پاپوشی که برای قاضی حق طلب درست کرد، توانست او را به جرم بی‌گناهی بابی بودن آواره و بی‌آبرو و بی‌داروندارش کند. گویا محمدتقی بیگ ارباب در جریان آن ماجرا بود و با آن حافظه فولادی و گوش تیزی که داشت، حتماً می‌توانست روایت‌گر دقیقی از آن حادثه باشد. به احتمال زیاد از بیم اقتدار و تسلط متولی باشی زهره بازکردن آن حادثه را نداشته است. ارباب در تاریخ دارالایمان قم خود وقتی به ذکر مزرعه طبشقران / طبشقران رسید، فقط به اشاره‌ای گذرا بسنده کرد: «مزرعه طبشقران: مشروب می‌شود از نهر شهرستان، ملک اولاد آقا حسن بابی. به واسطه خروج او از دین و متابعت بابی‌ها در حیات خودش ورثه، ملک او را قسمت کردند. به قدر سی خروار بذر در آنجا کشته می‌شود. صیفی خوبی دارد».^۳

اما مدرسی اصل قصه را به نقل از پدر بزرگ مادری خود در جایی روایت کرده است. روایتی که ظاهراً در هیچ منبعی نیست و نشان می‌دهد که مدرسی روی هر حادثه‌ای از تاریخ شهر خود حساس، و هم این‌که تکیه به تاریخ شفاهی بخشی از دل مشغولی‌هایش بوده است. او برای

۱. تاریخ دارالایمان قم، ص ۶۰.

۲. شناختنامه استاد علی اصغر فقیهی، ص ۲۱۳.

۳. تاریخ دارالایمان قم، ص ۷۰.

روشن تر کردن ناگفته ها و بُرش هایی از کتاب جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران نوشت: «اجمال ماجرا این است که پدر شیخ احمد، شیخ محمد حسن از علمای محترم و فاضل قم و مسند نشین قضا بود که بر سرِ ظلمی آشکار در حق یک مظلوم با سید حسین متولی باشی بسیار مقتدر آستانه در نیمه دوم عهد ناصری درگیر شد. کاری که افراد بس بزرگ تر از او هم هرگز فکر آن را به مخلیه خود راه نمی دادند. چون شاه (ناصرالدین شاه) در همان ایام به قم می آمد، شیخ گفته بود که مسأله را شخصاً و حضوراً در حرم مطهر به اطلاع شاه خواهد رساند. با تمهید شیطان متولی باشی و صحنه سازی کثیف او، قصه ای مبنی بر ارتداد شیخ به بابی گری (که تفصیلش را چند بار از جدم شنیدم) ساخته و عوامل متولی پیش از آن که شیخ فرصت یابد شاه را ببیند، ماجرا را با گروهی شهود عادل! به شاه رساندند. با حساسیتی که ناصرالدین شاه نسبت به بابیه داشت، شیخ را که از همه جا بی خبر بود فوراً دستگیر کرده و به تهران بردند. با آن صحنه سازی کاری از علمای دیگر هم ساخته نبود. اقوام شیخ نیز فرصت را از کف نداده و به بهانه ارتداد، اموال و املاک او را میان خود قسمت کردند. بی گناهی شیخ و کذب شهود در تهران ثابت و شیخ آزاد شد ولی اقدامی در اعاده حیث او معمول نشد و شیخ هم دیگر روی بازگشت به قم نداشت و در همان تهران مظلوم و مغموم درگذشت. از ملک ده او که در نزدیکی ملکی متعلق به جد مادری من بود به هر حال سهمی به فرزندش داده شد که به شیخ محمد تقی رسیده بود و گاهی برای سرکشی به آن به قمرود می آمد. از کودکی خود به یاد دارم که کسی از معتمدان سنتی محلی قم که فهمی نادرست از تقریب داشتند، در حضور پدرم از شیخ محمد تقی با توصیف «بابی زاده» نام برد.»^۱

صدحیف که ارباب دید دقیق و حس واقع نگاری و قدرت قلم عبدالله مستوفی را نداشت که اگر داشت کولاک می کرد و می توانست روایت های درست و حسابی تری از جوانب گوناگون اجتماع و رجال و اتفاقات مهم این شهر پیش چشم بیاورد. جالب آنکه همان خردک شناخت درستی که از شخصیت ارباب هست، مرهون قلم هوشمندانه وقایع نگار درجه یکی چون عبدالله مستوفی است.

ارباب عمایم و سنت تاریخ نویسی

نکته شگفتی که باید به آن اشاره کرد، اغلب آثاری که در ارتباط با قم و قتیون تألیف شده، عمدتاً به قلم ارباب عمایم صورت گرفته است. از قدیم تا به امروز. جالب تر این که نخستین

۶۹۸

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

کتب تاریخی که در ایران به نگارش درآمده، خدای نامه‌ها بود و تدوین کنندگانش کسانی نبودند جز روحانیون. چون سواد در بین مردم عمومیت نداشت و روحانیون از طبقه باسواد جامعه در روزگار ساسانیان بودند.^۱

به هر حال در شهر زواریزی که از قدیم پرشمارترین مدارس علوم دینی را در خود داشته، و یک محیط شیعی صرف و خالصی بوده، محققش هم اگر از تاق آسمان بیفتد، صاف به درون همین مدارس می‌افتد. و این خود امری است طبیعی که طلبه‌ها تنها طبقه‌ای بودند که با کتاب و سواد و خواندن سروکار داشتند. بنا بر گفته تاریخ‌نویسان «از اواسط قرن دوم هجری تا کنون همواره قم محل اقامت گروهی از دانشمندان و محدثان و فقهای بزرگ شیعه بوده و هیچ دوره و عصری از وجود چند تن از اعلام و بزرگان فقها و علما خالی نبوده است. به همین جهت گروهی از دانش‌پژوهان و طالبان علوم دینی نیز در این شهر مجتمع شده.»^۲ نگاهی به صاحبان آثار مربوط به قم، گواه این ادعاست. نام‌های زیادی را می‌توان قطار کرد که نامبردارترین‌شان از این شمارند: حسن بن محمد بن حسن قمی (مؤلف تاریخ قم)، صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی قمی (مؤلف خلاصه البلدان)، شیخ نورالدین علی مُنْعَل قمی (مؤلف تذکره مشایخ قم)، میرزاتقی بیگ ارباب (مؤلف تاریخ دارالایمان قم)، میرزا علی اکبر فیض (مؤلف تذکره شعرای قم و تاریخ قم و قحطی بزرگ ۱۲۸۸ قمری قم)، شیخ محمد علی آرجستانی کچویی (مؤلف انوار المشعشعین فی اخبار قم و القمیین در سه مجلد)، سید علی اکبر برقی (مؤلف کتاب راهنمای قم)، شیخ عباس فیض (مؤلف گنجینه آثار قم)، شیخ حسین مفلس معروف به شیخ‌ارده‌شیره (مؤلف تحفه الفاطمیین فی احوال قم و القمیین)، شیخ محمد شریف رازی (مؤلف آثار الحجه و گنجینه دانشمندان)، شیخ محمد حسین ناصر الشریعه (مؤلف تاریخ قم یا مختار البلاد)، میرزا علی اصغر فقیهی (مؤلف تاریخ مذهبی قم) و نیز مدرسی طباطبایی (مؤلف قم در قرن نهم) که رُشَنِق نبود و سَید بود.

راست آن است که از میان اهل عمامی که در قلمرو قم شناسایی قلم‌فرسایی کردند، کارهای استاد فقیهی و دکتر مدرسی در قیاس با دیگر دستاربندان فرق‌های فراوانی داشت. سوای این دو، هیچ‌یک از آنان به معنی واقعی ساخته نوشتن و تحقیق نبودند، این دو نخست برخوردار از یک قلم نویسندگی سالم و روانی بودند، سپس آشنا و سوار بر مِثَد تحقیق، و هم بهره‌مند از مایه و فضل و دقت و جدیت در کار.

۱. شط شیرین پرشوک، (منتخبی از آثار عباس زریاب خویی)، ص ۸۴.

۲. وحید، سال هشتم، ش ۲، بهمن ۱۳۴۹، ص ۲۰۱.

تاریخ‌نگاری در امتداد رونویسی

اشکالاتی که در نگاشته‌های مؤلفان برخاسته از مدارس طلبگی دیده می‌شود، بی‌گمان ریشه در نوع زیست و نوع تحصیل‌شان داشت. در یک محیط خشک و پراز مباحثه به‌سربردن و سروکله‌زدن با متونی که تماماً سر در ادبیات عرب داشت و نه ادبیات فارسی، خواه‌ناخواه تأثیر غیرقابل انکاری روی ذهن و زبان و قلم و نگاهشان می‌گذاشت. از این رو کمتر محقق برآمده از مدارس طلبگی را می‌توان یافت که گرفتار عیب‌های ناجوری چون «رونویسی از روی دست دیگران»، «داشتن نثرهای بسیار بد و به‌شدت عربی‌مآبانه»، «نداشتن نگاه انتقادی و تحلیلی»، «تعصب در قلم و نگاه»، «طول و تفصیل بخشی به کلام» و در نهایت «امساک ورزی در نشان دادن مآخذ» نباشد.

عمده رونویسی‌های آثار مربوط به قم و تاریخش نیز از کتاب ترجمه تاریخ قم بوده است. انگار هر کس که ویار نوشتن داشت یا در طلب برجای گذاشتن نامی از خود بود، به محض دست‌یافتن به نسخه‌ای از این اثر، شروع می‌کرد به تلخیص از آن. گاهی هم با حشو و اضافاتی از خود، بی‌این‌که چیزی بر آگاهی‌های اثر پیشین بیفزاید یا دست کم دیده‌ها و شنیده‌های خود از روزگار خود را روایت کرده باشد، می‌کوشید کتابی قطور و با نامی مطمئن بسازد. گویا این بهره‌برداری‌های تقلیدی و تلخیصی، یکی از آفت‌های بزرگ تاریخ‌نویسی در ایران بوده است. دکتر عباس زریاب خویی، استاد بی‌نظیر تاریخ می‌گفت: «متأسفانه نقل صرف آثار گذشتگان برای پرکردن و بزرگ نشان دادن کتاب، بیماری است که بیشتر مورخان ما دچار آن بوده‌اند و در این باب، بیهقی و چند تن انگشت‌شمار دیگر مستثنی هستند»^۱

نورالدین علی مُنَعَل قمی، صاحب کتاب تذکره مشایخ قم، از همین جنس بود. تذکره‌ای که فقط شرح حال صدودوازده تن از روایان و عالمان قم است. نویسنده‌اش در نیمه قرن دهم کتاب خود را در سال ۹۷۸ قمری به نام شاه‌طهماسب نگاشت. از این رساله تا چند سال پیش از ۱۳۵۳ش، کسی باخبر نبود. حتی جایی از آن اسمی برده نشده بود. نخستین بار مدرسی طباطبایی این رساله را در مجموعه اهدایی کتابخانه طباطبایی به کتابخانه مجلس شورای ملی یافت و پس از بررسی و خوانش، متن آن را در قم به چاپ رساند. اما مدرسی طباطبایی در انتقاد از روش و تلاش بیهوده مؤلف آن تذکره، این نکته را هم گفت که خود رساله محتوای هیچ نکته تازه‌ای نیست.

۱. شط شیرین پرشوکت، ص ۹۶.

یک رونویسی است از مصادر گذشته، با طول و تفصیل‌هایی سخت بیهوده و «برای محققان تهی از ارزش»^۱ او جایی دیگر در نقد مؤلف همین کتاب گفته بود کاش نویسنده این اثر «به جای این همه اطناب مُبِل و تطویل بلاطائل به ذکر نام و اجمال و احوال و آثار فضلالی هم‌زمان خود یا کسانی که نزدیک دوره او بوده‌اند می‌پرداخت و اثری سودمند از خود بر جای می‌نهاد»^۲ و مدرسی از آنجا که شوق زائدالوصفی به روشن شدن زمینه‌های مختلف تاریخ زادگاه خود داشت، فقط به این خاطر که این رساله اثری بود درباره قم به تصحیح و نشر آن اقدام کرد، وگرنه اصل کتاب به چیزی نمی‌ارزید.

خلاصه‌البلدان از نمونه‌های دیگری است در امتداد همان رونویسی از آثار پیشینیان، خاصه ترجمه تاریخ قم. مدرسی که این متن را با اشراف بالایی تصحیح و چاپ کرده است، می‌نویسد: «اگرچه بخش‌های گوناگون این نوشته جابه‌جا نکات و مطالبی هست که کاملاً تازه و منحصر است» اما باز «بیشتر بخش‌هایش از ترجمه کتاب قم گزیده و تلخیص شده است و مطالبی که درباره سایر شهرها و نقاط در آن هست بیشتر از مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری گرفته شده است»^۳.

۷۰۱

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

نویسنده کتاب انوارالمشعشعین فی اخبار قم و القمیین نیز عمده مطالب خود را از تاریخ قم و مصادر دیگر گرفته است. وقتی شیخ محمدعلی آرجستانی (درگذشته به سال ۱۲۹۲ ش و مدفون در قبرستان شیخان) به نسخه‌ای از ترجمه کتاب قم دست یافت، مطالبش را غنیمت شمرد و شروع کرد به نوشتن اثر خود.^۴ دو سال پس از پایان یافتن این کتاب، این بار وقتی نسخه‌ای دیگر از همان ترجمه را یافت، مشغول شد به تحریر تفصیلی و تازه‌تری از اثر پیشین خود و نگارش آن را به سال ۱۲۸۷ ش به پایان برد. او برای این که به اثر تازه خود جلوه‌ای مبسوط‌تر از تاریخ قم ببخشد، کوشید از سایر کتب، مطالبی که مناسب کتاب خود بود برگزیند و در کتاب خود بگنجاند و این بار اسمش را گذاشت: تحفه الفاطمیه الموسویه فی ذکر اخبار بلده قم.^۵

این مدل از سنت تاریخ‌نویسی عوض نشد و رسید به نسل بعدی.

۱. تذکره مشایخ قم، ص ۷.

۲. کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم، ص ۴۹.

۳. خلاصه‌البلدان، ص ۹.

۴. کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۳۳.

۵. کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۶۲.

شیخ مفلس نیز در تألیف تحفه الفاطمیین فی احوال قم و القمیین که در سال ۱۳۱۲ ش از تدوین آن فارغ گشته بود، آن را در چند نسخه به خط خود به چند جا داد. یک نسخه به آستانه، یک نسخه به سید محمد باقر متولی باشی، یک نسخه به آیت الله مرعشی نجفی و یک نسخه هم نزد خود داشت. او که تمایل نداشت اسناد تألیف خود را به رؤیت کسی برساند، به هنگام نوشتن از دستبرد به کتاب تاریخ قم میرزا علی اکبر فیض هیچ کوتاهی نکرده است.

علی اصغر فقیهی در سال های شروع معلمی خود که شوق زیادی به پیشینه تاریخی زادگاه خود داشت، وصف کتاب شیخ را شنیده بود و خیلی مشتاق بود تا آن کتاب را ببیند. تا عاقبت به هر حيله ای که بود رفته رفته به خلوت این شیخ هلاک کرده شیر راه یافت. شیخ مفلس که متصدی یکی از بقعه های صحن طلای حرم بود، بنا به درخواست فقیهی نسخه ای از کتاب خود را آورد، بی این که کتاب را به فقیهی امانت بدهد، از او خواست که در همان بقعه کتاب را ببیند. فقیهی پس از ساعتی تروق و یادداشت برداری از آن دست نویس، در نهایت پی برد که شیخ با همه زحمتی که کشیده، منابع خود را هیچ روشن نکرده است.^۱

یکی از خدمات به راستی ارزشمند مدرسی طباطبایی معرفی و گزارش و تاریخ گذاری دقیق آنچه از دیرباز، یعنی از قرن چهارم تا ابتدای دهه پنجاه اثری در ارتباط با این دیار نوشته شده بود. خواه کتاب های چاپ شده خواه نسخ خطی چاپ نشده. افزون بر کیفیت ظاهری کتاب ها، صاحبان آثار را نیز عالمانه شناساند. کاری که در کتاب شناسی آثار مربوط به قم به نحو شایسته ای جای گرفته است. آنجا مدرسی با نیروی انتقاد و تحلیل کوشید هر آنچه از قدیم تا ابتدای دهه پنجاه درباره قم نوشته شده اند، معرفی مفیدی کند که بی گفت و گو این اثر بهترین دروازه برای ورود به هر سطح از تحقیقات قم شناسی است و چقدر کار جست و جویی در این زمینه ها را برای پژوهشگران آسان و مثل آب روان کرد. مدرسی وقتی به معرفی شیخ مفلس ارده شیر رسید، پس از گزارش کلی کتاب او، بهره برداری های ناجوانمردانه اش را نیز بر ملا کرد و گفت که تألیفش عیناً برداشته شده از تاریخ قم علی اکبر فیض است «با همان الفاظ و عبارات و البته با افزوده هایی مربوط به دوره پس از فیض». مدرسی دقیقاً مشخص کرد که دُم خروس از کجای کتابش بیرون زده است: «شگفت آنکه با بهره بردن و سود جستن بی دریغ از این اثر که در واقع رنج «استخراج جواهر ذخار» را از «دفاتر تواریخ و کتب اخبار» آن چنان که در دیپاچه ادعا شده - برای او از میان برداشته است تنها در سه جای این مجلد از سر ناگزیری در اسناد منقول (یکی در ص ۸۴ و

۱. شناختنامه استاد علی اصغر فقیهی، ص ۱۳۰.

دیگری در ص ۳۰۸، ضمن ماجرای پیدایش شاهزاده اسحاق میم و سومی در ص ۳۶۳ ضمن نقل دعوی به دست آمدن اصل عربی کتاب قم و در آغاز این قرن در اصفهان) آن هم با تعبیر «در کتابی خطی دیدم!» یا به خط میرزا علی اکبر متولی بقعه فتحعلی شاه دیدم» از آن یاد کرده و در فهرست مصادر خود پس از شمردن ۴۵ کتاب در پایان از آن به صورت «مجموعه ای خطی به خط میرزا علی اکبر فیض نام می برد. و این خود ناگفته پیداست که از نظر اخلاقی و در دیده ارباب مروت چه مایه ناپسند است.»^۱

کتاب های آثار الحجه در دو مجلد و نیز گنجینه دانشمندان در چندین مجلد، اثر شیخ محمد شریف رازی که از مؤلفش در روی جلد با عبارت «مورخ و دانشمند معاصر!» یاد کرده بودند، در فصلی که اختصاص داده بود به تاریخ اجمالی قم، هیچ خبری از مأخذ کارش نبود و سراسر یک رونویسی و تلخیصی بود از منابع پیش از خود.^۲ مدرسی طباطبایی به هنگام بررسی چند اثر تازه در پیوند با قم از آثار شریف رازی جز به اشاره ای نیم سطری و به شکل زیرنویس چیزی بیشتر نگفت.^۳ به نظر می رسد آثار شیخ شریف رازی با همه کوشش و زحمت و جست وجوهایی که در پشت خود داشت و تلاش کرده بود بخشی از دیده ها و شنیده های خود را از تاریخ حوزه بالحنی سخت احساسی و تمجیدگونه روایت کند، و بی شک خالی از فایده و مراجعه نیست، به خاطر ضعف در بینش تاریخی و عدم نگاه علمی و تحقیقی در مجموع از آثار کشکولی و غیر علمی آن روزگار بود.

اما در این میان استاد فقیهی و دکتر مدرسی، دو تاریخ نگار پرمایه معاصر نیز که از زیر عبای روحانیت درآمده بودند، استثنا بودند. از قضا هر دو متعلق به یکی از زیرمحلله های محلله بزرگ مسجد جامع بودند. فقیهی زاده محلله آلوچو بود و مدرسی زاده محلله بازار کهنه. هر دو سابقه تحصیل در مدارس علوم دینی داشتند و ریشه و تبار خانوادگی اشان به طایفه علم و دین می رسید. فقیهی تا دو نسل پیش از خود، پدرانش در شمار فقها و عالمان دینی بودند و به تعبیر عباس زریاب خویی که زمانی بین سال های ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۹ ش برای گریز از سربازی به قم و طلبگی پناه آورده بود، در وصف پدر و عموی استاد فقیهی که خود به شاگردی پای درس شان نشست، گفته بود: «در فضل و اخلاق و قناعت و بی اعتنایی به دنیا و پارسایی آیت دهر و

۱. کتاب شناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۷۶.

۲. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۶ به بعد.

۳. کتاب شناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۹۵.

آیت الله واقعی بودند.^۱ و فقیه‌ی خود نیز بنا بر سنت خانوادگی در ایام جوانی در کسوت روحانیت درآمده و شش ماهی نیز ملبس شده بود که با رفتن به دانشگاه کت و شلواری شد و سپس از دبیران فاضل و فروتن، ولی پیوند و باورها و آموخته‌های خود را هرگز با مراکز طلبه‌نشین قطع نکرد و همو بود که رساله‌ی پرآوازه‌ترین مرجع تقلید جهان اسلام را به نثر امروزی و همه‌کس فهم درآورد و انشا و نگارش فارسی فقیه‌ی شد مبنای رساله‌های مراجع بعدی. رساله‌هایی که تنها با تصرفاتی جزئی عیناً از آن متن فقهی، نسخه‌برداری یا رونویسی کردند.

مدرسی طباطبایی نیز از دل دودمان سادات خیزی برآمده بود که انس با کتاب و میراث اسلامی یکی از خصلت‌های خانوادگی‌اشان بود. پدر و عمویش در کسوت روحانی بودند و مدرسی با آن که سال‌های آغاز در «سرزمین ابلیس اکبر» سکونت و تدریس داشته، هیچ‌گاه ایمان و عمل خود را به باد نداده، و لباس روحانیت و سیادت را کنار ننهاده است.

قم در ذیل نفثة المصذور

اشتقاق مدرسی به آثار مربوط به قم به قدری بالا بود که به مجرد اینکه جایی اثری یا خبری می‌دید از نسخ خطی و غیر خطی و ربط و پیوندی داشت با زادگاهش، می‌خواست بی‌ذره‌ای درنگ آن را بیابد و بکاود و اگر روزگار خط امانی به او بدهد، از معرفی و چاپش دریغ نکند. گویی از یافتن آثار مربوط به قم نیرو و لذت می‌گرفت.

زمانی در مهرماه ۱۳۵۶ ش، کنفرانسی تحت عنوان «سازمان‌های حکومتی ایران پس از اسلام تا دوره مغول» در همدان برگزار شد. سمیناری که بی‌حضور تنی چند از ایران‌شناسان برجسته نبود. در آن کنفرانس دکتر استفان فربنکس (Stephen faribanks) کتابی که قرن‌ها ایرانیان از وجود آن بی‌خبر بودند، و متعلق به اواخر قرن ششم هجری بود، برای رساله‌ی دکتری خود برگزیده و روی آن کار کرده بود. ایران‌شناس آمریکایی نسخه‌ای از رساله‌ی خود را به ایران آورده بود تا ارزش‌های ادبی آن اثر منشیه‌ای را به ایرانیان بازشناساند. فربنکس در آن جلسه سخن از اثری گفت به اسم «تاریخ الوزراء» در موضوع تاریخ وزارت، و متعلق به دوره سلجوقی که ظاهراً مؤلفش ناشناس بود. نه در متن کتاب و نه روی نسخه هیچ نشانی از نام مؤلف و نام دقیق اثر نبود. اما فربنکس با دقت و جست‌وجوهای سماجت‌وار که ویژگی اغلب مستشرقین است، از ارجاعی که

۱. شط شیرین پرتوکت، میلاد عظیمی، ص ۵۹.

مؤلف مرزبان نامه در آغاز کتاب خود به آن کتاب داده بود، حدس زده بود که احتمالاً نام واقعی کتاب ذیل نفثة المصدور باشد و نویسنده اش کسی جز نجم الدین ابوالرجا قمی نمی تواند باشد.^۱

اصل کتاب نوشته شرف الدین ابونصر انوشیروان خالد فینی کاشانی (۴۵۹ - ۵۳۳ق) بود که خود وزیر بود و از رجال شیعه و کوشیده بود وقایع وزرای روزگار سلجوقی را با نامی کشدار و مطمئن با نام نفثة المصدور فی صدور زمان الفتور و فتور زمان الصدور به ثبت برساند. چندی بعد دبیری از دیار قم به نام نجم الدین ابوالرجاء قمی، از مستوفیان اواخر قرن ششم ذیلی بر این کتاب نگاشت و حوادث دوران را از همان جایی که انوشیروان خالد فینی واگذارده بود تا روزگار وزرات پسر قوام الدین ابوالقاسم درگزینی دنبال کرد و سپس به مرور ماجراهای دوران وزارت سه تن دیگر را پس از وی تا میانه سال ۵۸۴ق بر کتاب خود افزود.^۲ مدرسی که یکی از شرکت کنندگان کنفرانس همدان بود، سراپا و دقیق می شنید که استفان فربنکس می گفت نخستین بار استادش آلن لوثر (Allen luther) استاد و ایران شناس دانشگاه «ان اربرمیشیگان» آمریکا این اثر را در مجله «در اسلام» (Der Islam)، (نشریه بسیار مشهور و معتبر چاپ آلمان در حوزه تاریخ و فرهنگ شرق اسلامی و با بیش از یک قرن سابقه) در یکی از شماره ها سال ۱۹۶۹م، معرفی کرد. فربنکس ضمن بازگویی اهمیت و ارزش های ادبی و تاریخی این اثر، به تک نسخه برجای مانده از آن در دارالکتب قاهره نیز اشاره کرد. به پیشنهاد لوثر، استاد راهنمای فربنکس در مقطع دکتری بود که پایان نامه دکتری خود را روی این کتاب ادیبانه قرن ششمی گذاشت و پس از چند سال تحقیق سرانجام رساله خود را در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶ش به پایان برد و از قضا در همان سال از او و استاد راهنمایش برای کنفرانس «سازمان های حکومتی ایران پس از اسلام تا دوره مغول» همدان دعوت به عمل آوردند.

مدرسی که علقه اش به تاریخ و فرهنگ زادگاهش را هیچ پنهان نمی کرد، به محض شنیدن نام نویسنده قمی آن کتاب، اشتیاقش دوچندان شد. به برکت شرق شناسان خارجی دریافته بود که ایرانیان زمانی کتابی نگاشته اند که مشخصاً در ستایش یا نکوهش حالات و صفات برخی از وزیران و مستوفیان بوده است و در دل خود، قابلیت های فراوانی از منظر تاریخی و ادبی و علی الخصوص رجال قم و شیعه شناسی دارد. بی شک جنبه های قم شناسی و شیعه شناسی آن

۱. در مرزبان نامه سعد الدین وراوینی، تصحیح علامه محمد قزوینی، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۸ آمده است: «و ذیل نفثة المصدور که نجم الدین قمی کرده است و از منقطع عهد ایشان تا اواخر عمر خویش هر چه تغلب احوال اهل روزگار و افاضل و أمائل و وزراء و أمراء و ملوک و صدور شنیده است و مشاهده کرده به هر یک اشاره ای لطیف می کند.» (به نقل از: ذیل نفثة المصدور، ص ۱۴).

۲. ذیل نفثة المصدور، ص ۱۴.

کتاب برای کسی که شاخک‌های حساسی نسبت به این دو مقوله داشت، چقدر می‌توانسته است مهم و فوق‌العاده باشد.

در پایان جلسه پس از دیدار و آشنایی مستقیم با شخص فربنکس و نیز لوثر که به اتفاق هم به همدان آمده بود، و ردوبدل کردن سخنانی در ارتباط با آن اثر، مدرسی برای دیدن رساله فربنکس اظهار شوق بی‌اندازه‌ای نمود. ایران‌شناس معروف که هیچ اهل دست‌خشی نبود، از سر لطف و مهربانی هم رساله خود و هم مقاله درج‌شده در مجله «در اسلام» را تمام‌وکمال در اختیار مدرسی قرار داد و مدرسی بر اساس آن رساله و نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که میکروفیلم آن از دارالکتب قاهره تهیه شده بود، درصدد آماده کردن آن اثر شد. یکی دو ماهی یک نفس و بی‌وقفه روی آن کار کرد. در همان سال‌ها نیز مقاله‌ای از دل آن کتاب خطی با عنوان «قم در ذیل نفثة المصذور» درآورد. مقاله‌ای که افزون بر ارزش‌های ادبی و تاریخی آن، مشخصاً کندوکاوی شده بود در شناسایی رجال سیاسی و ادبی قمی آن عصر. این مقاله نخستین بار در کتابی خارج از کشور زیر عنوان کتاب‌شناس فیلسوف (چاپ پاریس، ۱۳۵۹ ش) که حاوی مجموعه مقالاتی بود، به چاپ رسید.^۱ مدرسی پس از مهاجرت به انگلستان و فاصله گرفتن از تحقیقات تاریخی و قم‌شناختی، دیگر دنباله کار را نگرفت. کتاب ماند و ماند، به طوری که از ذهن و حوزه کار مدرسی «رها و متروک شد.» تا اینکه سال ۱۳۶۳ محمدتقی دانش‌پژوه (۱۲۹۰ - ۱۳۷۵ ش)، کتاب‌شناس و فهرست‌نگار برجسته، چاپی از این کتاب با نام تاریخ‌الوزراء در انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران عرضه کرد. آن تصحیح و چاپ از آن‌جا که در روزگار پیری و پایانی زندگی دانش‌پژوه صورت گرفته بود، «چاپی مُنقَح از کار درنیامده و در آن بندهایی از متن اصلی افتاده بود.»^۲ سپس‌تر مدرسی در سال‌های سکونت در سرزمین یانکی‌ها، پس از یافتن فراغت و توانایی باصره‌ای مصمم شد تا آن کار ناتمام را از آب و گل درآورد. در میانه دهه هشتاد شمسی بود که چاپ منقح‌تر و روبه‌جلویی نسبت به چاپ دانش‌پژوه در انتشارات زاگرس (چاپ اول، ۱۳۸۶ ش / ۲۰۰۷ م) واقع در نیوجرسی نشر یافت. گویا چاپ ذیل نفثة المصذور که یک اثر قدیمی بود در ینگه دنیا در کمال حیرت با اقبال بلند همراه شده بود. همه نسخه آن بیش از آنکه حتی یک نسخه از آن به کتاب‌فروشان ایران برسد، در آمریکا به تمامی به فروش رفت.^۳ ظاهراً سبب فروش حیرت‌آورش از آن

۷۰۶

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

۱. این مقاله بعدها در کتاب قَمیات (مجموعه مقالاتی درباره قم)، ص ۴۹ - ۷۳ بازچاپ شد.

۲. ذیل نفثة المصذور، ص ۱۲.

۳. در مقابل آن شگفتی فروش کتاب، این تعجب را هم باید افزود که کتاب‌های قدیم مدرسی در حوزه قم‌شناسی مثل قم در قرن نهم، تربت پاکان، قم‌نامه، تاریخ دارالایمان قم و تاریخ و جغرافیای قم بیش از یک چاپ نخورد. حتی در هیچ نشریه‌ای به نقد و

ناشی می شد که فارسی خوانان آن سوی دنیا به خاطر نام مدرسی طباطبایی گمان برده بودند که لابد در آن کتاب کفریاتی هست و مشتاق خریدنش شده بودند.^۱ یک سال پس از نشر ذیل نفثة المصذور، پژوهنده ای جوان و فاضل به نام علی صفری آق قلععه که به نسخه ای از آن کتاب در ایران دست یافته بود، نقدی جدی بر تصحیح مدرسی نوشت^۲، مدرسی از آن نقد فاضلانه نه تنها پکر و رنجیده خاطر نگشت که آن را به دیده ارزش و بهره مندی نگریست. درست در همین ایام مدرسی به علت پارگی پرده شبکیه چشمش اورژانسی تحت عمل قرار گرفته بود. اما پس از توانایی باصره ای که یافت ضمن بهره گیری تمام از آن نقد کارساز، و مرور دوباره متن و تصحیحات تازه و افزودن پاورقی های دیگر در پی تجدید چاپ کتاب برآمد. همه چیز مهیای چاپ بود که گویا موج بحران اقتصادی آمریکا که منجر به تعطیلی بسیاری از مؤسسات شد، ناشر این اثر و چند کتاب پیشین مدرسی به گرفتاری خورد و موضوع انتقال کار ناشر پیش آمد. ناشر (مؤسسه انتشاراتی زاگرس واقع در نیوجرسی) ملزم شد نسخه آماده چاپ را همراه کلیه حقوق مربوط به آن و نیز سایر آثار چاپ شده مدرسی را به خود او بازگرداند. مدرسی به ناچار به دنبال ناشری در سرزمین گل و بلبل گشت. به واسطه روابط تنگی که با رسول جعفریان داشت، و از سال ۱۳۸۶ و به شایستگی بر صندلی ریاست کتابخانه مجلس تکیه زده بود، توانست ذیل نفثة المصذور را با پاره ای تصحیحات لازم در ایران و انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس (ویرایش تازه، ۱۳۸۹) به زیر چاپ ببرد.

طرح هایی که سر زارفت

زمانی دو نویسنده دانشی مرد که به دور از دغدغه های قم شناسی نبودند، دورخیز کرده بودند تا در طرح هایی جامع، تاریخ شهری را بنگارند که در جنب و جوار رودخانه اناربار رشد کرده بود و تاریخ و پیشینه اش می گفت که از برجسته ترین مراکز زیارتی و شیعی و علمی دینی بود. مدرسی طباطبایی تصمیم داشت در چند مرحله «قم در چهارده قرن» را به تدوین و نگارش درآورد. تقسیم بندی اش بر

معرفی آثارش نپرداختند، جز معرفی کوتاهی از کتاب قم نامه یک بار در مجله «آینده» ایرج افشار، (سال دوازدهم، ش ۷ - ۸، مهر و آبان ۱۳۶۵، ص ۵۰۸) و بار دیگر در «کیهان فرهنگی»، (سال سوم، ش ۶، ۱۳۶۵، ص ۱۸). از اواخر دهه هفتاد وقتی که رفته رفته تحقیقات قم شناسی در این شهر پروبال گرفت، یک باره آثار مدرسی طباطبایی بر سر قلم ها افتاد و مورد مراجعه مدام پژوهشگران قرار گرفت. به نظر می رسد اگر دکتر مدرسی می خواست این دست آثار خود را برای چاپ تازه فراهم کند، نمی توانست کتاب را بی یافته های تازه و لابد در حجمی دیگر سروشکل دهد. از سویی دیگر این عالم بی تفرعن در شاخه های دیگر تحقیقات اسلامی که ریشه در گذشته های دور داشت، چنان غوطه خورده بود و هم اینکه از مقولات قم شناسی آن قدر فاصله گرفته بود که دیگر رجعت به ماضی موجود برایش مقدور نبود.

۱. مکاتبات دوستانه، ص ۸۶.

۲. گزارش میراث، ش ۲۱ - ۲۲، خرداد - تیر ۱۳۸۷، ص ۳۹ - ۴۳.

اساس هشت دوره مهم تاریخی و با بحث‌هایی مبسوط بود: ۱- سه قرن نخستین، ۲- دوره آل بویه، ۳- دوره سلجوقیان تا حمله مغول، ۴- دوره ایلخانیان مغول تا انتهای قرن هشتم که گویا یادداشت‌های این بخش آماده شده و نویسنده نوید انتشارش را در آینده نزدیک داده بود. ۵- قرن نهم که مجلد نخست کتاب ده جلدی‌اش شد و سال ۱۳۵۰ از چاپ درآمد، ۶- دوره صفویه تا دوره نادرشاه، ۷- دوره قاجاریه، ۸- دوره معاصر. و یک جلد تحت عنوان «مقدمات و کلیات» و جلدی دیگر در بخش «مستدرکات» که سرجمع بالغ به ده مجلد می‌رسید. و علی اصغر فقیهی نیز قولش را داده بود که قم را در پنج بخش جداگانه از جمله، تاریخ مذهبی قم، تاریخ اجتماعی آن، تاریخ علمی و رجالی که در رشته‌های مختلف علمی از این شهر برخاسته‌اند، تاریخ آستانه و دیگر امامزادگان مدفون در آن، و امروز قم به اضافه کتاب‌شناسی مربوط به قم را تحت عنوان «تاریخ جامع قم» بنویسد و هیچ مطلب ناگفته‌ای را در پیوند با قم فرونگذارد که البته طرح‌های هر دو محقق مطلقاً ناتمام ماند. مدرسی از آنچه آرزو داشت جز توفیق چاپ مقطع زمانی قرن نهم را نیافت و فقیهی از آنچه در قالب یک دوره پنج جلدی پی افکنده بود، جز بخش تاریخ مذهبی‌اش را نتوانست به ثمر برساند. فقیهی در واپسین سال‌های پایانی عمر خود، از آنچه دعوی کرده بود، فقط توانست بخش فوق‌العاده ارزشمند «زبان و لهجه و لغات مردم قم»‌اش را در مجله «نامه قم» به چاپ برساند.^۱ و مدرسی طباطبایی نیز بخش‌های پراکنده‌ای از آنچه یافته و خوانده و یادداشت کرده بودند، در قالب مقاله و تصحیح و کتب دیگر روایت کرد.

به هر حال هر چه که بود آن طرح‌های بلندپروازانه آن قدر عقب افتاد و به امروز و فردا کشیده شد که دیگر به عمر و همت این تاریخ‌نگاران قمی نرسید. شاید هم سر زار رفت.

مدرسی طباطبایی که بیشتر او را باید مورّخی دانشمند دانست تا ادیب یا حتی مصحح، در تحقیقات خود تا فیها خال دون منبعی را در نمی‌آورد، سراز پای نمی‌نشست. او در حالی که به معنای واقعی حس تاریخ‌نویسی قوی‌ای داشت^۲ و بسیاری از داده‌های تاریخی شهر خود را چون

۷۰۸

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

۱. نامه قم، ش ۹، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۹-۴۶. تمام این مقاله در شناختنامه استاد علی اصغر فقیهی بازچاپ شده است.

۲. در سفرنامه‌های مدرسی نیز این حس تاریخ‌نویسی‌اش به گونه‌ای پررنگ هویدا است. او بیش از آن که به سفر و مشاهدات عینی خود بپردازد، شیفته گذشته‌ها و معلومات تاریخی خود است و خاطرات خود را کمتر با مشاهدات و بیشتر با تفکرات ذهنی و اندیشه‌های تاریخی و متون اسلامی جهان عرب درمی‌آمیزد و به حق اطلاعاتی خواندنی و تاریخی، همراه با تحلیل و نقد به خواننده‌اش می‌بخشد. کافی است سفرنامه «از فرات تا نیل» او را که شرح سفرش به چند کشور عربی است در تابستان ۱۳۵۱، (چاپ شده در مجله «وحید»، شماره‌های ۱۴ و ۱۶ و ۱۸، و سپس بازنشر در اجتماعات، ص ۷۹-۱۸۹) سنجیده شود با سفرنامه «در کنار فرات» باستانی پاریزی چاپ شده در از پاریز تا پاریس، ص ۹-۸۶.

موم در مشیت، یک باره تمام آن یافته‌ها و مطالعات را فرو گذاشت و رخت به دیاری دیگر افکند. شاید مشغول شدن به تحقیقات و «شغل‌های بزرگ‌تر» او را از اندیشه تاریخ‌نگاری محلی بازداشت. شاید هم در پی اندیشه‌هایی شد که از روزگار جوانی در سر می‌پخت و آن نشان دادن «تحلیلی مهربان‌تر و فراگیرتر از مکتب تشیع» و بازگشت به آن اعتدال و عقلانیت دوران آیت‌الله بروجردی و شناساندن تشیع اصیل و به دور از خرافات و خشونت و جهل و دروغ به جهان بشری بود.^۱ یا شاید هم وقتی پی برد که استاد فقیهی نیز در کار تدوین تاریخی است جامع در ارتباط با قم، کنار کشید. اندیشید که ممکن است کارش با کار فقیهی موازی از آب دربیاید و کار موازی یعنی دور ریختن وقت و عمر. هم این که احساس کرد فقیهی از جهاتی شایسته‌تر است. این نکته را از قلم افتاده و آزاده او در مقدمه قم در قرن نهم می‌توان دریافت. او که در کار علمی خالی از بُخل بود، تحقیقات هم‌شهری مُداقه‌گر خود را بر یادداشت‌های خود ترجیح داد و نوشت: «در هنگام چاپ این جزوه اطلاع یافتم که محقق محترم جناب آقای فقیهی - که از دانشمندان بنام معاصر و از مفاخر این شهر به شمارند - نخستین مجلد از تاریخ مبسوطی را که برای قم تألیف نموده‌اند، به چاپ سپرده‌اند. با مقام والایی که معظم‌له در جهان تحقیق و تتبع دارند، تردیدی نیست که با چاپ و نشر اثر نفیس ایشان - که بی‌شک تحقیق جامعی است - جوانب مختلف تاریخ این شهر به طور کامل به روشنی خواهد گرایید و جایی برای این اوراق پریشان و بررسی‌های ناقص و بی‌ارزش نگارنده سطور باقی نخواهد ماند.»^۲

به هر حال یافته‌ها و بررسی‌های او که غالباً دقیق و مطمئن بود، علی‌الخصوص در روزگار قرن سیزدهم و قرن چهاردهم می‌توانست کارهایی باشد کارستان، و سرمایه‌هایی گران‌بها برای حال و آینده. بی‌گمان تدوین نیافتن ادوار تاریخی قم در امتداد قم در قرن نهم از حسرت‌های بزرگ روزگار ما خواهد بود. فرصتی بود که از میان رفت و به جرئت می‌توان گفت در این قلمرو، اعلم موزخان زمانه خود بود. و آن خواسته سترگ که زمانی خود پیشش کشیده بود، و با انجامش

۱. مدرسی پس از آنکه دست تقدیر محل زندگی‌اش را در آن دوردست‌ها و به تعبیر خودش «سرزمین ابلیس اکبر» قرار داد، در سال‌های سکونت و تدریس در پرینستون آمریکا، افزون بر کتاب مکتب در فرایند تکامل (چاپ اول، ۱۳۷۴) که انگیزه‌اش در نوشتن آن کتاب «عرضه چهره دنیاسپندی از مکتب تشیع در مجامع علمی و دانشگاهی غرب» بود، بخشی از مطالعاتش را گذاشته بود روی کتابی تحت عنوان «تشیع آن چنان که من می‌شناسم». کتابی که بیش از هفت سال تمام، وقت آزاد خود را صرف آن کرد. وقتی تحقیق و نگارش کتاب پایان یافت، سال ۲۰۱۴م آن را به ناشری در آکسفورد سپرد. مدرسی این کتاب خود را «مانیفست گرایش عقلانی در فکر شیعی» می‌داند و پیش خود می‌گفت «اگر استاد مطهری و استاد آیت‌الله بروجردی زنده بودند، از این کتاب خرسند می‌شدند.» (مکاتبات دوستانه، ص ۱۵۵)

۲. قم در قرن نهم، ص ده.

می توانست دیده منتظران و دوستان مطالعات قم شناسی را شادمان سازد، زمین گذاشت و دیگر پی آن نرفت.

خسران به خاک رفتن سینه های پر از خاطره

دکتر زریاب خویی، استاد و متخصص تاریخ، زمانی در وصف تاریخ نگاری ابوالفضل بیهقی، مورخ بی نظیر تاریخ نویسی ایران گفته بود: «بیهقی نوشتن تاریخ معاصر را برای کسی که به جزئیات آن واقف باشد، واجب می داند.»^۱

به نظر می رسد مدرسی زمانی که در قم اقامت داشت، گوشه چشمی به حوادث اجتماعی و فرهنگی و حوزوی شهر خود داشت که سالی نبود اوضاعش آرام باشد و خالی از تنش و هیجان و در حال انقلاب به سر نبرد. اصلاً یکی از بخش های طرح قم در چهارده قرنش اختصاص داشت به دوره معاصر. تردیدی نیست که بخش اعظم تاریکی های رخداد های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی نیمه اول صدساله اخیر قم نه در منابع مکتوب که در سینه معمرین نهفته است. ناگفته روشن است که اسناد و مدارک مکتوب به دلایل سیاسی و امنیتی و مصلحتی که حکومت ها ایجاد می کنند، حکم محرمانه می یابد و دسترسی اش طوری است که در اختیار مورخان قرار نمی گیرد. پس خاطرات شخصی که جزو مهم ترین اسناد تاریخی است، می تواند بازگوکننده بخشی از وقایع پشت پرده باشد. مدرسی اعتقاد داشت آنچه از این گنجینه های شفاهی که در افواه مردمان مطلع هست باید گرفت و ضبط کرد. او یکی از مطلعین درجه اول روزگار خود را ابوالفضل طهماسبی، مدیر روزنامه «استوار» می دانست. روزنامه نگاری که اطلاعات نابی از تاریخ نیمه نخست قرن اخیر در حافظه داشت. طهماسبی که می گفتند مردی آزاده و شایسته بود و به خاطر فعالیت طولانی در کار روزنامه نگاری و به خاطر روبه رو بودن همیشگی با مسائل اجتماع و تماس دائمی با افراد آن، در شناخت جامعه شهری قم عدیل نداشت. طرز فکر و گرایش همه طبقات و اصناف این اجتماع را که هفتادسال با فراز و نشیب آن آشنا و از زیر و بم آن متأثر بود، به درستی و دقت می دانست. از واقعه سفر مظفرالدین شاه به قم گرفته تا منازعاتی که بر سر آب و نان و اختلافات محلی برپا می شد و از وقایع سال هایی که در اواخر دوره قاجار، اختیار شهر عملاً در دست حکام شرع بود، و از خصوصیات اخلاقی و اجتماعی روحانیان و رجال آن دوران و پس از آن تا ابتدای دهه پنجاه، چیزها می دانست که در خاطر هیچ یک از

۷۱۰

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

۱. شط شیرین پرشوک، (منتخبی از آثار زریاب خویی)، ص ۹۴.

معمران باقی نمانده بود. مدرسی می گفت او منبع درجه یک و مهمی از تاریخ هفتادسال اخیر است. بارها از او درخواست کرده بود که خاطرات زندگی اش را در کتابی بنویسد یا خود تقریر کند و دیگران برایش املا کنند که گویا به خاطر پیری و ضعف قوا و عدم توانایی باصره توفیق این کار را هرگز نیافت.

نگارنده تربت پاکان خود سال ها در «استوار» قلم زنی می کرد. چه آن زمان که با نامی مستعار می نوشت و چه بعدها که با نام حقیقی. مثل مطالب زنجیره ای اش تحت عنوان «مزارات قم» (از شماره ۱۲۳۱ تا ۱۲۵۸) و «مساجد قدیم قم» (از شماره ۲۰۸۸ تا ۲۰۹۲) که نخستین بار در «استوار» درآمد و سپس همه را یک جا با اصلاحاتی در تربت پاکان چاپشان کرد.

طهماسبی مردی بود بازاری و تحصیلات دانشگاهی نداشت، ولی عشق خاصی به کارهای ادبی و نویسندگی داشت. مسائل اجتماعی و اصلاحات شهری از دغدغه های همیشگی اش بود. می گفتند قلمی روان و شیرینی داشت و قلم انتقادی اش تند و کوبنده و شجاع بود. انتشار روزنامه اش از سال ۱۳۱۴ش در دوره رضاشاهی شروع شد و نزدیک به چهل سال تا تابستان ۱۳۵۴ دوام یافت. وقتی در مرداد ۱۳۵۴ چراغ عمر طهماسبی خاموش شد، مدرسی در یکی از شماره های «استوار» پس از مرگ مدیر و پیش از تعطیلی همیشگی روزنامه اش، یادداشتی نوشت در اهمیت این روزنامه نگار خدوم و نقشش در گذشته فرهنگی و اجتماعی قم، و قدر و حرمت و فضایل انسانی اش را سخت ستود. فشرده یادداشت مدرسی به این سخن ختم می شد که طهماسبی صاحب گنجینه ای از معلومات و اطلاعات نفیس پیرامون تاریخ هفتاد و اند سال اخیر شهر قم بود و اگر خاطراتش را به قلم درمی آوردند «کتاب خاطراتش از خواندنی ترین نوشته ها و مجموعه های روزگار ما می شد.»^۱

از دیگر آرزوهای قلبی این متخصص تاریخ فقه و فلسفه اسلامی، ثبت خاطرات و اطلاعات شفاهی دکتر سید کاظم صباحی اردبیلی، پزشک معالج آیت الله بروجردی (۱۲۵۴ - ۱۳۴۰ش) بود. گویا دکتر صباحی طبیب چهارنسل از خانواده مدرسی طباطبایی بود (پدربزرگ و مادربزرگ مادری و پدر و مادر خودش و نیز برادران و فرزندان شان) او را از نزدیک و خوب می شناخت و تا پایان عمر با او رفت و آمد خانوادگی داشت. دکتر صباحی از حدود سال های ۱۳۲۵ تا حدود ۱۳۴۵ مقیم قم بود و پس از آن به ریاست بیمارستان فیروزآبادی شهر ری منصوب شد و به تهران

۱. روزنامه استوار، سال ۴۱، شماره ۲۴۵۲، ۱۶ مرداد ۱۳۵۴. چاپ شده در کتابیات، ص ۲۲۵.

رفت و تا سالیان دراز هفته ای یکی - دو روز در مطب خود در قم بیماران را می دید.^۱

یک زمانی پرفسور موریس برکای، پزشک تازه اسلام آورده فرانسوی و نویسنده چند کتاب از جمله «قرآن و تورات و انجیل و علم بررسی کتب مقدس در پرتو علم جدید» در سال ۱۳۴۰ آمده بود به قم. در همان زمان به ملاقات آیت الله بروجردی رفت در حالی که همراهش جمعی از اطبا و از جمله پزشک معالج آیت الله بروجردی هم آمده بودند. در چند عکسی که از این دیدار باقی مانده، تصویر دکتر صباحی (نفر اول از سمت راست) نیز دیده می شود. مدرسی می گفت این پزشک خدوم در حالی که به هشتاد و پنج سالگی رسیده بود، هنوز سالم و بر کار خود مسلط بود و در مطب خود در نزدیکی چهارراه جمهوری بیماران را می دید و حتی عمل های خطرناک جراحی بیمارستان مهر را نیز انجام می داد. گاهی که به دیدارش می رفت، و از خاطرات قدیم خود صحبت می کردند، می دید که چه منبع پرقدرو قیمیتی است از آگاهی هایی در تاریخ اجتماعی قم از اواسط دهه بیست تا میانه دهه چهل، به ویژه در تاریخ ورود پزشکی جدید به قم که صاحب اشراف بود. اطلاعاتی داشت که جز در خاطر او در یاد هیچ کس نبود. بسیاری از بزرگان قم را هم در آن ادوار دیده بود و درمان کرده بود و در خاطرات خود چیزهایی از آن دیدارها و درمان ها می گفت که هم دقیق بود و هم شنیدنی. مدرسی شکی نداشت که خاطرات شخصی دکتر صباحی می توانست جزو اسناد تاریخی ارزشمند و ناب به شمار بیاید. اشتیاق روزافزونی داشت که خاطرات این «پزشک متدین عارف حاذق بلند نظر و آقامنش» روزی ضبط و تدوین شود. گویا تا زمانی که زنده بود کسی به فکر گفت و گو و ضبط خاطرات او نیفتاد. سرانجام این پزشک خوش حافظه تمام یادهايش را یک جا با خود به سرزمین وادی خاموشان برد.

از چهره های زبده دیگری که مدرسی، او را صاحب دانش اجتماعی و یادهای ارزنده ای از تاریخ صدساله روزگار خود می دانست و برای چاپ کتاب تاریخ اجتماعی قُمش لحظه شماری می کرد، علی اصغر فقیهی (۱۲۹۲ - ۱۳۸۲ ش) بود. وقتی تاریخ مذهبی قم (چاپ اول، ۱۳۵۰) از چاپ درآمد، مدرسی دریافت که علی اصغر فقیهی در مقدمه اثر خود، از طرحی یاد کرده که مشغول نگارش کتابی است در پنج مجلد و با عنوان تاریخ جامع قم، و تاریخ مذهبی قم جلد نخست از آن پنج مجلد است، مشتاقانه نگارش و نشر بخش های اجتماعی و فلکلور و لغات قُمی آن کتاب را چشم انتظاری می کشید. مدرسی از اوایل دهه چهل و زمانی که دانش آموز بود، با نام علی اصغر فقیهی آشنا شده بود. مطالب سلسله وارش را در «استوار» و مقالاتش در مجله

۷۱۲

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

«مکتب تشیع» و جاهای دیگر، و نیز ترجمه‌های «عهدنامه مالک اشتر» و «توحید مَفْصَل» اش (حدیثی طولانی از امام ششم شیعیان در موضوع خداشناسی که طی چهار جلسه بر شخصی به نام مَفْصَل املا شده است) را که گویا زمانی جزو کتب درسی دبیرستان‌های قم بود، خوانده بود. می‌دانست که او از فضیلتی بنام معاصر و از مفاخر شهر قم است. و دانش و اشراف او در زمینه‌های مذهب و تاریخ اجتماعی و محلی و فرهنگ عامه فوق‌العاده است.

دریغ که در ابتدای دهه شصت فقیهی را به سفارش ناشری، مشغول کردند به ترجمه کتابی که شاید چندان ضرورت نداشت و ده‌ها تن از مترجمان بزرگ دست به ترجمه آن زده بودند. فقیهی دست کم هفت سال تمام، وقت خود را مصروف ترجمه نهج‌البلاغه کرد و چهار سال نیز در کار اصلاح و بازخوانی و ویرایش آن مایه گذاشت. آشنایان به ادبیات عرب می‌دانند که برای رویارویی با متنی چون نهج‌البلاغه، نیازمند گذر از چه دشواری‌های صعبناک و پریچ‌وتابی است و مترجمش باید چه مایه از عربی‌دانی و نیروی فکر و علم و تحقیقات زمان‌بری را پشت آن بگذارد و استاد فقیهی با توجه به مایه و فضل و اندوخته‌ای که داشت، آدمی نبود که در این میدان درماند. او پس از فراغت از ترجمه کتاب شریف نهج‌البلاغه (چاپ اول، ۱۳۷۴) از میانه دهه هفتاد اراده‌ای کرد تا بخش‌های به‌زمین‌مانده تاریخ جامع قم خود را سروسامان دهد، در حالی که دیگر رمقی برایش نمانده بود و از آن شور و همت جوانی و میان‌سالی اش دیگر خبری نبود تا در جست‌وجوی مطلبی منتهای کوشش خود را به کار ببندد. از سویی کسی هم نیامد که دست کم از راه گفت‌وگو، دانسته‌های تاریخی، خاطرات و گنجینه‌های شفاهی او را بیرون بکشد و ثبت کند. در یکی دو دهه پایانی عمر فقیهی بی‌این که همشهریانش قدروقیمت این معلم فرهیخته را بدانند، شماری از مجلات تهران به قصد قدرشناسی و مصاحبه به سراغش آمدند. (رشد معلم، کیهان فرهنگی، رشد ادب فارسی و جز آن) که بسیار مغتنم بود و نشان می‌داد که چقدر به گذشته‌ها و تاریخ و مذهب و لغت و منابع تحقیقی احاطه دارد. اما در دل آن گفت‌وگوها هیچ پرسشی که مربوط به خاطراتش با استادان برجسته آن سال‌های دانشگاه تهران و گذشته فرهنگی قم و اتفاقات اجتماعی این شهر باشد، نبود. هر چه بود و پرسیدند ربط داشت به زندگی و تألیفات و چگونگی تحصیل در حوزه‌های علمیه قدیم و جنبه‌های گوناگون عزاداری در قم که همه این موارد در آثارش به گونه‌ای مشروح مندرج بود و کمتر حامل ناگفته‌هایی از گذشته قم. پس از آن که بیماری آلزایمر حافظه دقیق و پراز گنجینه او را از کار انداخت، و سرانجام در دوم آذر ۱۳۸۲ دانشوری که یک سینه سخن و خاطره داشت، بخش عظیمی از پیشینه فرهنگ قدیم قم را همراه با خود به سینه خاک برد.

یک روایت از تاریخ نویسی های معاصر مدرسی طباطبایی

حس و کنجکاوی های تاریخی مدرسی طوری بود که نمی توانست نسبت به رخداد های تاریخ روزگار خود حساس نباشد. خاصه شهر قم که کانون بسیاری از اتفاقات بود. یکی از رویداد های جالب تاریخ حوزه، دیدار و تنش سید نورالدین شیرازی با آیت الله بروجردی، مرجع تقلید برجسته و قدر اول شیعه است. تنش که احتمالاً در حافظه حوزویان قدیمی هنوز پاک نشده است.

آیت الله سید نورالدین شیرازی (۱۲۷۴-۱۳۳۵ ش) از مجتهدان سرشناس و سخت متعصب منطقه شیراز، زمانی سودای رهبری سیاسی و فکری دینی در سر داشت. سر نترسی داشت و خالی از خود بزرگ بینی نبود. جایگاه خود را بسی فراتر از چهره های پرنام و نفوذ مذهبی و سیاسی روزگار خود می دید. در شیراز محراب و منبری پر شور و پر طرفدار داشت. مهم ترین حرکت سیاسی اش تأسیس «حزب برادران» بود، حزبی که به قصد مقابله با توده ای ها و ملیون ایجاد شده بود. یکی دو بار هم به دلیل مبارزه با سیاست های رضاشاهی تبعیدش کرده بودند.^۱ روحانیون که در زمان سلطنت رضاشاه از مداخله در سیاست برکنار شده بودند، پس از فرارسیدن شهریور ۱۳۲۰، و برافتادن رضاشاه از تخت و تبعیدش به آفریقا دیگر بار پا به میدان نهادند و نخستین و برجسته ترین روحانی ای که در اقلیم فارس پا به میدان سیاست گذاشت، سید نورالدین شیرازی بود.

مؤلف کتاب حجیم و گزارش گونه جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران وقتی به بخشی از فعالیت های مذهبی و سیاسی سید نورالدین شیرازی رسید، ضمن تشریح مفصل از جوانب فعالیت های او، اشاره ای گذرا هم به آمدن این مجتهد معروف شیراز به قم کرد. اما از فحوی آمدن و رفتن او به قم که حادثه کمی نبود چیزی نگفت. گزارش او در این چند سطر خلاصه شده است: «یکی از برجسته ترین رخداد های مربوط به زندگی سید نورالدین مجتهد شیرازی سفر وی در سال ۱۳۲۷ به قصد سفر به مشهد از طریق اصفهان و قم و تهران است. این سفر به همراه سیصد تا پانصد نفر از یارانش از شیراز آغاز شد. وی در شهر های میان راه مورد استقبال گرم علما و بسیاری از مردم قرار می گرفت. در قم نیز مورد استقبال علما واقع شد و آیت الله بروجردی در منزل آیت الله صدر به دیدن ایشان رفت.»^۲

۱. جریان ها و سازمان های مذهبی و سیاسی ایران، ص ۱۲۶.

۲. جریان ها و سازمان های مذهبی و سیاسی ایران، ص ۱۲۹.

پیش از این کتاب، مؤلف گنجینه دانشمندان و آثارالحجه نیز که از پیشگامان تحریر تاریخ حوزه بود و نخستین کسی بود که گزارشی سخت احساسی از زندگی و آثار سیدنورالدین شیرازی به قلم آورد، هیچ اشاره‌ای به واقعۀ رویارویی دو آیت‌الله نکرد و فقط به «ایاب و ذهاب مجلانه» سیدنورالدین شیرازی به قم و نزول فرمودن به منزل آیت‌الله صدر اشاره کرد.^۱ در حالی که بنا به گفته منابع شفاهی، بزرگان و حضرات قم، سیدنورالدین را چندان تحویل نگرفته بودند. در منابع دیگر از جمله گلشن ابرار نیز این نادیدگی تکرار شده است.^۲ همچنین در کتاب صدسالگی حوزه قم در سه مجلد قطور مشاهده می‌شود که هیچ‌یک از نویسندگان مقالات به این ماجرا نپرداخته‌اند. گویا قلم‌زنان و مورخین حوزوی، تمایلی نداشتند آن بی‌اعتنایی و برخورد سرد با سیدنورالدین را در قم که برای تاریخ حوزه رنگ قشنگی نداشت و قدری نامطلوب بود، گزارش کنند.

اما مدرسی به نقل از «یک شاعر عینی معتبر» روایتی دلکش از سفر سیدنورالدین شیرازی و درگیری لفظی‌اش با آیت‌الله بروجردی روایت کرده که چنین است:

«سفر سیدنورالدین به قم سفر موفقی نبود، چون برخورد مرحوم آیت‌الله بروجردی - که ابداً شیوۀ سلوک سیدنورالدین را نمی‌پسندید - با او بسیار تلخ بود. شرح آن را از شاهد عینی معتبر شنیده‌ام که به اجمال برای اطلاع شخصی حضرت شما می‌نویسم: سید که سر ریاست کلیه داشت و برای خود خواب مرجعیت عامه پس از بروجردی می‌دید به هوای آن که آن بزرگ نیز مسحور شخصیت وی شده و از او دعوت خواهد نمود که بروی وارد شود با یال و کوپال و جمع مریدان به قم آمد. اما کسی پیام دعوتی برای او نیاورد. ناچار با عساکر منصوره به مقبرۀ علی بن بابویه در کنار حسینۀ تولیت (که بعداً مدرسه آیت‌الله گلپایگانی شد) فرود آمد. مرحوم آیت‌الله سیدصدرالدین صدر که وضع را چنین یافت برای حفظ حرمت سیدنورالدین، فرزند خود سیدموسی را به مقبره فرستاد و سید را به منزل دعوت کرد. مرحوم بروجردی نه شب اول که شب دوم پس از نماز مغرب و عشا برای دیدن سیدنورالدین به منزل مرحوم صدر رفت. سید که به هیچ وجه متهم به کم‌رویی نبود، پس از تعارفات متداوله رو به بروجردی کرد و با آهنگ سنگین و مطمئن خاص خود عباراتی قریب به این گفت: «مجتهدید؟ مجتهدم. دانشمندید؟ دانشمندم. سیدید؟ سیدم. مرجع تقلیدید؟ شاید من نیز به زودی مرجع تقلید باشم. انتظار داشتم که در این سفر که به زیارت عمۀ بزرگوار آمدم لازمه بنی‌عمی به جا آورده و مرا به خانۀ خود دعوت کنید.»

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۷۲. و نیز بنگرید به: آثارالحجه.

۲. نگریسته شود به: گلشن ابرار، ج ۷، ص ۳۰۳ - ۳۱۵.

مرحوم بروجردی با آرامش پاسخ فرموده بودند: «خانهٔ من طلبگی است و لایق حضرت عالی نیست.» سید می‌گوید: «من هم طلبه‌ام.» بروجردی بلافاصله با صدای لرزان اما نافذ خود می‌گوید: «طلبه و حزب؟!» (با کشیدن کلمهٔ حزب در هنگام ادا) سکوت بر مجلس حکم فرما می‌شود و دیگر سخنی به میان نمی‌آید. بروجردی پس از دقایقی دعای سلامت کرده و مجلس را ترک می‌نماید.^۱

در یکی از ایام هفته نگارنده این سطور رفته بود به «انجمن ادبی اردیبهشت»، انجمنی خوش و خندان و پرازگفت‌وگوهای ادبی و غیر ادبی که با محوریت گرم و پرازگشودگی سیدصادق اشکوری هر یکشنبه‌ها برگزار می‌شود. (هفتهٔ اول اسفند ۱۴۰۳) از قضا پس از ماه‌ها، سیدجعفر کشفی، روحانی فاضل و صاحب خط و ذوق رخت به انجمن افکنده بود. آن شب رشتهٔ حرف به هر شاخی‌ای می‌رفت. یک باره نمی‌دانم چه شد که رشتهٔ کلام به شیراز کشیده شد. نگارنده که پیشتر شنیده بود که این سید دهن‌گرم و خوش حافظه، چه دانسته‌ها و خاطرات دلکشی از شیراز و زادگاهش استطهبانات فارس و فرهنگ بومی و اتفاقات و آدم‌های کوچک و بزرگش دارد، از میزان آشنایی‌اش با سیدنورالدین شیرازی پرسید که گفت: «زمانی که او بود سن‌وسالی نداشته و او را ندیده است.» بعد شروع کرد به شرح حکایت‌هایی از حرکت‌های پرشور و بی‌باکانهٔ او، و بهایی‌ستیزی‌هایش و تأسیس حزب برادران که پرغوغاترین حزب در آن زمان بود. با آن حافظهٔ آماده‌اش این نکته را هم گفت که فریدون توللی که در طنزنویسی معرکه بود، در التفصیل خود بی‌این‌که اسمی از سیدنورالدین بیاورد، قطعه‌ای طنزآمیز علیه‌اش نوشته، و از او با عبارت «سیدی ریش‌دراز و گردن‌ستبر» یاد کرده است.^۲ نگارنده باز به پرسش پایی این مطلب شد که آیا از برخورد دو آیت‌الله مطرح قم و شیراز مطلبی می‌داند یا نه. که سیدجعفر کشفی بی‌درنگ به نقل گفت‌وگوی داغ بین دو آیت‌الله پرداخت و درست عین روایتی گفت که مدرسی طباطبایی گفته بود، منتها با روایتی شکسته و نصفه‌ونیمه.

به هر حال دکتر مدرسی طباطبایی از معدود مورخان متبخر و ملایی بود که حس تاریخ‌نویسی قوی‌ای داشت و با توجه به احاطه‌ای که به فن تاریخ‌نویسی داشت و هم حساس به حوادث نزدیک به روزگار خود، به تعبیر ابوالفضل بیهقی «واجب بود که تاریخ معاصر خود را بنویسد» و دریغا که ننوشت.

۱. مکاتبات دوستانه، ص ۶۸.

۲. نگریسته شود به: التفصیل، ص ۵۲.

تمام نوشته های مدرسی طباطبایی فایده علمی و تاریخی دارد. خواه آنچه از نوشته هایش در ارتباط با میراث شیعه است، خواه آنچه در شناسایی تاریخ زادگاهش منتشر شده که پایه و ملاط بسیاری از تحقیقات بعدی شده است. حتی سفرنامه ها و گشت و گذارهایش به اقصا نقاط عالم که کم نبوده و شاید جایی ثبت شان کرده باشد و نیز مکاتبات دوستانه اش که از حد و شمار بیرون است، همه و همه خواندنی و سودمند است. زمانی دکتر باستانی پاریزی، نویسنده ای که طنز را به شکل جدی وارد رشته تاریخ کرد، در وصف کسی که از این سر دنیا تا آن سوی ینگه دنیا تجربه و زیست و مشاهدات علمی و فکری داشته است، در سطر فشرده گفته بود: «استاد فاضل آقای دکتر حسین مدرسی طباطبایی یزدی المأخذ قمی المولد اکسفوردی المَحْتِد امیریکی المسکن برنستونی المَدْرَس»^۱.

مدرسی افزون بر محقق بودن، نویسنده نیز هست و نویسنده نمی تواند ننویسد. حتماً خاطراتش را نوشته است چنانچه زمانی گزارش بخشی از سفرهایش را در مجله «وحید» نوشت.^۲ هیچ دور نیست که او این دست نوشته های خود را گذاشته باشد برای روز مبادا. قطعاً خاطرات مردی به رتبه او، می تواند از اسناد ناب و تازه ای از اتفاقات فرهنگی و تاریخی و اجتماعی صدساله اخیر باشد.

۱. بازیگران کاخ سبز، ص ۴۴.

۲. سفرهایش به چند کشور عربی با عنوان «از فرات تا نیل» و به شکل دنباله دار در شماره های از مجله وحید، ش ۱۴، آذر ۱۳۵۱، ۸۱ - ۸۸. نیز: وحید، ش ۱۶، بهمن ۱۳۵۱، ۱۰۷ - ۱۱۴. نیز: وحید، ش ۱۸، فروردین ۱۳۵۲، ۶۷ - ۷۸.

منابع

- آثارالحججه، (یا تاریخ و دایره المعارف حوزه علمیه قم)، محمد شریف رازی، قم، مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۳۳۲.
- اجتماعیات (گزیده هایی از مقالات در مسائل مذهبی و اجتماعی)، مدرسی طباطبایی، نیوجرسی آمریکا، زاگرس، چاپ اول، ۲۰۱۰ م (۱۳۸۹ ش).
- از پاریز تا پاریس، محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
- بازیگران کاخ سبز، محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علم، سال چاپ، ۱۳۸۶.
- برگی از تاریخ قزوین، مدرسی طباطبایی، قم، کتابخانه عمومی مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۶۱.
- تاریخ دارالایمان قم، محمد تقی بیگ ارباب، به کوشش مدرسی طباطبایی، قم، حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۳.
- تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی، قم، زائر، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- تذکره مشایخ قم، نورالدین علی مُنْعَل قمی، به کوشش مدرسی طباطبایی، قم، حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۳.
- تربت پاکان (۲ مجلد)، قم، مهر، چاپ اول، ۱۳۵۵.
- التفصیل، فریدون توللی، تهران، کانون تربیت شیراز، چاپ سوم، ۱۳۴۸.
- جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، (از سال ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷)، رسول جعفریان، تهران، خانه کتاب، چاپ نهم، ۱۳۸۷.
- دیوان صمصام السلطان (معروف به شیوا)، محمود تندر، بی نا، بی تا.
- ذیل نفقه المصدور، نجم الدین ابوالرجاء قمی، رونویسی: مدرسی طباطبایی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
- زمین در فقه اسلامی، جلد اول، مدرسی طباطبایی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- شرح زندگانی من، جلد اول، عبدالله مستوفی، تهران، زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
- شط شیرین پرشوک، (منتخبی از آثار عباس زریاب خویی)، به اهتمام میلاد عظیمی، تهران، مروارید، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- شناختنامه استاد علی اصغر فقیهی، به کوشش محمد رضا رهبریان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۹۳.
- صدسالگی حوزه قم، در سه دفتر، (مجموعه مقالات)، به کوشش رسول جعفریان، قم، مورخ، چاپ اول، ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱.
- کتاب شناسی آثار مربوط به قم، مدرسی طباطبایی، قم، حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۳.
- گلشن ابرار، جلد هفتم، جمعی از مؤلفان، قم، نورالسجاد، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- گنجینه دانشمندان، جلد اول، محمد شریف رازی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۵۲.
- گنجینه شهاب، دفتر دوم، زیر نظر محمود مرعشی نجفی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸ قمری، جان گرینی، منصور صفت گل، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۸۷.

قم در قرن نهم، مدرسی طباطبایی، قم، حکمت، چاپ اول، ۱۳۵۰.
مکاتبات دوستانه (استاد مدرسی طباطبایی و رسول جعفریان. ایمیل های دوستانه میان سال های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴)، قم، مورخ، چاپ دوم، ۱۳۹۴.
مکتب در فرایند تکامل، مدرسی طباطبایی، ترجمه هاشم ایزدپناه، آمریکا، داروین، چاپ اول، ۱۳۷۴.

نشریات

آینه پژوهش، سال ۳۴، ش ۲۰، خرداد و تیر ۱۴۰۲.
بخارا، ش ۸۴، آذر - دی ۱۳۹۰.
راهنمای کتاب، س ۱۶، ش ۱۰ - ۱۱، دی - اسفند ۱۳۵۲.
راهنمای کتاب، س ۱۷، ش ۴ - ۵، تیر - شهریور ۱۳۵۳.
وحید، سال هشتم، ش ۲، بهمن ۱۳۴۹. مدرسی طباطبایی، «مدارس قدیم قم».
وحید، سال دهم، ش ۱۴، سال ۱۳۵۱. مدرسی طباطبایی، (از فوات تا نیل: گذری بر مهد ادیان).